

جنبش نازیسم نو



توفان آراز

آموزه تاریخ نازیسم نو و بازیگران آن اینست،
که مبارزه علیه سایه ها هرگز بسنده نیست.
مهم تر مبارزه علیه سایه افکنان است.

دخول:

غایت راست تندرو: نازیسم نو

شبحی در اروپا گشت می زند. آن نازیسم نو نام دارد، و بر آراء ایدئولوژیکی مبتنی است که آدولف هیتلر (Adolf Hitler) (۱۹۴۵-۱۸۸۹) در کتابش با عنوان *Mein Kampf* (نبرد من) (۱۹۲۵-۲۷: I-II) صریحاً بیان کرد، و بعد عملی ساخت. برآیند آن نیز یک جنگ جهانگیر با ۴۰-۲۵ میلیون گشته بود.

این شبح دارای سیماهای گوناگونی است. یک فرهنگ ضد است، هم چنین در هیئت احزاب سیاسی ظاهر می شود. در خشونت های خیابانی تجسم می یابد. جنایات نازیست-ها در جریان جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۴۵) را موجه می سازد. به شکل ترور مهاجرین، یهودیان و دیگر گروه های قومی و نژادی تظاهر می نماید. نظریات نژادی درباره برتری سفیدپوستان اشاعه می دهد.

این شبح، اما، منحصرأ در کُنشگری های نازیستی و فاشیستی ابراز وجود نمی-کند؛ هم چنین از احزاب بورژوازی و سوسیال دموکرات سردرمی آورد.

جریان جهانی شدن سریع، وضعیت متغیر دول ملی و مهاجرت روزافزون، عمدتاً از ممالک توسعه نیافته به متروپول های غرب عناصری هستند موجد ضعف، ترس و

تعرض در نزد شهروندان بسیار، و سوق دهندگان پیوسته آنان به احزاب دست راستی یا گروه های تندروتر.

نازیسم نو صلیب شکسته معروف - که شخص هیتلر به همراه پرچم نازی خلق کرد - را به عنوان نشان مبارزه اش دارد، و قدرت سفید را به عنوان ایدئولوژی خود. ایدئو-لوژی نازی، که بسیاری ساده لوحانه می پنداشتند با شکست آلمان هیتلری در ۱۹۴۵ نا-پدید گشته باشد، پس از جنگ به بقائش ادامه داده، هر چند کم و بیش در نهان. و اکنون در یک هزاره تازه، که حافظه تاریخ گویا کوتاه تر از همیشه به نظر می رسد، نازیسم نو دیگر بار در سراسر اروپا، توأماً در جوامع رفاهی اسکاندیناوی، در حال راه پیمایی و نمایش دهنده زشت ترین اشکال ترور مدرن است.

شاید قابل بحث باشد، که نازیسم نو همان نازیسم قدیم در لباس تازه ای است یا حقیقتاً یک نوع نازیسم تازه. زمینه نازیسم نو به گونه بحث ناپذیر به کل متفاوت تر از آنست که دنیا در دهه ۳۰ سده پیشین در آلمان شاهد بود، دهه ای که بحران اقتصادی و بی کاری توده ای 'رُستنگاه کامیابی هیتلر را تشکیل داد. اما طرز برخورد، شیوه اند-یشگی و پیام های نازیستی نو همان است که در دهه ۳۰ هیتلر را به قدرت رسانید، و بعد عامل سعی مجدانه او برای تصرف اروپا، استقرار نظام نازیسم و بعد تعمیم آن به دیگر مناطق دنیا گردید.

به هر حال نازیسم نو رشدیابنده تکاملی است خواستار اندیشه درخودنگرانه سیا-سی. موضوع درخور تأملی این که جوامع به اصطلاح دموکراتیک اروپا ۷۸ سال پس از جنگ جهانی دوم دیگر بار ناظر و شاهد چکمه های نظامی، صلیب شکسته، بازوان برخاسته به علامت سلام نازی، نعره های گوش آزار، نفرت از یهودیان، سوء قصدهای مرگ زا و خشونت های جلف خیابانی ساخته و اجراء شده به دست گروه های نازیستی نو، که ایدئولوژی آبرمرد و اعمال نژادپرستانه هیتلر را می ستایند، می باشند.

عامل اساسی موفقیت نازیست های نو از و با دهه ۸۰ سده بیستم آشکارا همانست که موجد موفقیت یک رشته احزاب مردم فریب در آن دهه گردیده است، یعنی هراس و نفرت از خارجیان موسوم به جهان سومی (خارجیان متعلق به ممالک توسعه نیافته، اما از لحاظ منابع و ذخایر طبیعی غنی آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین، که هدف استعمار نوین غرب می باشند).

این یک پدیده سیاسی مشهود در تمام ممالک اروپای غربی است، که مهاجرت فزا-ینده از جهان موسوم به سوم معلول هراس از عواقب مهاجرت گردیده است. این پدیده چندین سیاستمدار و بحث کنندگان حول موضوعات اجتماعی را واداشته است درمورد "جامعه چندقومی" اعلام خطر کنند. رسانه های چندی، کم و بیش عامداً، این هراس را دامن زده اند، و آن نیز به نوبه خود موجد ترس بزرگ گروه های پرشمار مردم از این با-بت گردیده است، که مهاجرین بیش تر یعنی جنایت کاری بیش تر، یعنی انحلال ارزش-های "ملی" و کاهش اعطائیات اجتماعی به شهروندان. ترس از جهانی شدن و تکامل سریع جوامع، به ویژه در زمینه های تکنولوژی و داتالوژی، شکلی نو از ملی گرایی

پدید آورده است، که خاصه به صورت یک نه به " خارجیان موسوم به جهان سومی" تعریف می شود.

در یکی از ملل اسکاندیناوی، دانمارک، مجلس شورای (Folketinget) آن در ۱۹۷۳ قانون " جلوگیری از ورود کارگران خارجی بیش تر" را تصویب نمود. در بدو دهه ۸۰ سمت بحث در این زمینه کاملاً دیگر شد. هنگامی که مجلس در ۱۹۸۳ یک بحث جامع درباره خارجیان موسوم به جهان سومی برگزار نمود، اریک نین- هانسن (Erik Ninn-Hansen)، وزیر دادگستری در دولت محافظه کار پول اشلوتر (Poul Schlüter) (۲۰۲۱- ۱۹۲۹/نخ.وز. ۹۳- ۱۹۸۲)، در نطقش توضیح داد، که مهاجرت روزافزون به منزله " ناآرامی های نژادی" بود، که مهاجرت " تهدیدی نسبت به نفس هستی دانمارک به مثابه دولت ملی" ایجاد می نمود. این توضیح نین- هانسن به یکی از دستورات کار سیاسی مهم در بقیه دهه ۸۰ و دهه ۹۰ تبدیل گردید، یعنی سیاست مربوط به مهاجرین نین- هانسن باید آگاه بوده باشد، که وقتی او به عنوان وزیر دادگستری، با بی اعتنائی به تصمیم مجلس قانون " الحاق خانواده" (Familiesammenføring) را نقض می نمود، چه می کرد. این قضیه، که به " قضیه تامیل" (Tamil Sagen) معروف گردید، و به یک رسوایی سیاسی و سرانجام به سقوط دولت اشلوتر منجر شد، از این قرار بود: نین- هانسن در ۱۹۸۷ نقشه بازگشت دادن اجباری تامیل های پناهجو به سری لانکا را کشید، و در نتیجه امکان اجازه اقامت به تامیل ها از آن ها سلب گردید، و از رسیدگی به تقاضاهای قانونی تامیل ها درمورد الحاق خانواده های شان به آن ها در دانمارک خودداری به عمل آمد. تحقیق " قضیه تامیل"، که ناشی از نقض مستقیم قانون پناهندگی بود، در ۱۹۹۰ آغاز شد. گزارش نهایی تحقیق حاکی بود، که نین- هانسن به صورت غیرقانونی عمل کرده، و این عمل او عامدی بوده است. در ۱۹۹۳ مجلس تصمیم محاکمه نین- هانسن در دادگاه رسمی کشور را تصویب نمود، با این نتیجه که او به چهار ماه زندان مشروط محکوم گردید.

نطق فوق الذکر نین- هانسن هنایشش را دو سال بعد از آن نمایاند، به این صورت که گروهی خشونت کار در شهر کالوندبورگ (Kalundborg) جلوی هتلی که مسکن موقت دسته بزرگی پناهجوی ایرانی بود، گرد آمدند، و به پرتاب سنگ و بطری به سوی پنا- هجویان پرداختند. سپس موگنس گلیستروپ (Mogens Glistrup) (۲۰۰۸- ۱۹۲۶)^۲، مؤسس حزب نژادپرست حزب ترقی (Fremskridtspartiet) در ۱۹۷۲ و پیا کیرسگورد (Pia Kjærsgaard) (و. ۱۹۴۷)، یکی از چهار جدا شده از حزب ترقی و مؤسس حزب نژادپرست دیگری، حزب مردم دانمارک (Dansk Folkeparti) در ۱۹۹۵، دریافتند چگونه از روحیه و احساسات مردم بر ضد مهاجرین سوء استفاده نمایند. هم چنین کشیش واپس گرا و یکی از نما- یندگان منتخب حزب مردم دانمارک از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱ در مجلس، سورن کراروپ (Søren Krarup)^۳ در نشریه Tidehverv (دیره) - که او خود سردبیرش از ۱۹۸۴ تا ۲۰۱۲ بود - با نگارش مقالات پی در پی به مقصود اخطار نسبت به " مهاجرت بدون کنترل و نامحدود انبوه مسلمانان و پناهجویان شرقی به داخل مرزهای ما" (en ukontrolleret og ubegrænset)

"folkevandring af muhamedanske og orientalske over vore grænser" نیز امتیازات زیادی نصیب خود ساخت. در حقیقت در دانمارک دست راستی های بسیاری می باید از پناهجویان و مهاجرین سپاسگزار باشند، که به برکت وجود آنان سکوی سیاسی نوینی به دست آوردند!

نازیست های نو دانمارکی چه کسانی هستند؟ مورخ و رییس پژوهش " کتابخانه سلطنتی" (Det Kongelige Bibliotek)، جان تی. لائوریتسن (John T. Lauritzen)، از نوشته اش درباره نازیسم در نشریه کتابخانه نتیجه گرفته است: " این به اصطلاح نازیست های نو کم شمار تنها نازیست های جوان پی رو نازیسم قدیم هستند، که خرقة های تاریخی بر تن دارند، و نطق های پیشین در آلمان نازی را از نو انتشار می دهند. اهمیت سیاسی اینان برابر صفر است، بی تفاوت به این که رسانه ها چقدر ستون و وقت پخش در اختیارشان می گذارند. سلام نازی هیل کنان شان، صلیب شکسته، اسباب کارناوال و دیگر نمادهای پیشین شان بچگانه است و صرفاً به شکل احساس مهم بودن در جامعه- ای بیان می شود، که آن ها رویکردی نفرت آلود بدان یافته و با تعلق شان به دی.ان.اس.بی. (مخفف جنبش ناسیونال سوسیالیستی دانمارک) (Danmarks Nationalsocialis) (DNSB) (tiske Bevægelse) بروز می دهند."

اما چنین برخورد سطحی نگرانه اطمینان آمیز لائوریتسن و امثال او به مسئله نازیسم نو اساساً جاهلانه و مردود است. به طور کلی استنباط ها از کم و کیف نازیسم نو متفاوت می باشد. پاره ای چون لائوریتسن نازیسم نو را مسئله کوچکی در طیف راست تندرو به شمار می آورند، یا به قول یک پژوهشگر اجتماعی، رنه کارپانشوف (René Karpanschof): آن را " یک جنبش میکروسکوپی یا در نهایت جنبشی ذره ای بزرگ تر" می دانند. در صورتی که پاره ای دیگر نازیسم نو را علامت بسیار خطرناک یک بحران در دموکراسی تلقی می کنند، و به این گونه، بی آن که متوجه باشند، خود را در امر تقویت نفرت از خارجیان موسوم به جهان سومی و نژادپرستی و با این در تقویت نازیسم نو مقصر می سازند.

آیا می توان گفت، که ما فعلاً فقط ناظر نخستین نشانه های این بوده باشیم، که چگونه ضعف سیاسی می تواند وسیله فریب و اغواء افراد گردد، و چگونه درماندگی به نفرت آلوده می تواند اشکال عجیب و غریبی به خود به گیرد؟ و شاید خشونت ملی گرا- یانه - شامل اعدام های جمعی قومی، از نوع آن که در یوگسلاوی پیشین تجربه شد - به اروپای به اصطلاح دموکراتیک نیز سرایت کند، و آن نیز به حجمی که اصلاً برای اروپاییان قابل تصور نباشد؟ یا شاید اروپاییان ناظران یک رشته تصادمات خشونت آمیز بی نظیر، تهدیدات مرگ، حملات خشونت بار و سوء قصدهایی از آن نوع گردند، که نازیست های نو در سوئد نشان داده اند؛ آن جا که ضمناً شگفت زدگی از اعمال ترور به دست نازیست های نو عمیق است.

نازیسم نو به پشتیبانی از روی دادهای خونین در یوگسلاوی پرداخته، و با جدیت در سعی گردآوری اعضاء تازه در ممالک اروپای شرقی و در روسیه بوده است. به عنوان

مثال در صربستان چندین گروه موسوم به " خون و افتخار" (Blood & honour)، " نبرد ۱۸" (Combat 18) تشکیل یافته اند. سازمان نازیستی آخرالذکر به کرات پاک سازی های قومی به دست صرب ها را تحسین کرده است، از جمله در یک تی.دی.سی (CD) با عنوان " سرودهای پاک سازی قومی" (Anthems of Ethnic Cleansing). تهیه کنندگان نازی تی.دی. در معرفی آن می نویسند: " پس از فروپاشی یوگسلاوی، میهن پرستان صرب در مبارزات علیه ووج ها (wogs) لقب تحقیرآمیز به اشخاص متعلق به خاورمیانه و اعر- اب]، که درصدد غرق کردن اروپا از وجود خویشند، شرکت کرده اند."

نیز تماس های فشرده بین چندین گروه نازیستی آلمانی با یک گروه شبه نظامی صربی موسوم به " عقاب های سفید" (White Eagles)، که مسئول چند فقره کشتار و تعر- ضات در بوسنی و کوسوو است، برقرار می باشد.

در ۱۹۹۴ سازمان اطلاعات دولتی در آلمان (Verfassungschutz) برآورد کرد، که بیش از ۶۵۰۰۰ نازیست نو گنشگر در آن کشور یافت می شدند. طبق یک برآورد بعدین در ۲۰۰۰ شمار نازیست های نو گنشگر به ۸۰۰۰۰ افزایش یافته بود. یک برآورد تکمیلی نشان می دهد، که زیاده بر ۷ میلیون آلمانی با نقطه نظرات راست تندرو همراهی می با- شند. ارقام نوردیک بسیار پایین تر است. شمار نازیست های نو در سوئد ۲ تا ۳ هزار، در نروژ کم تر از ۱ هزار، در دانمارک شمار کادرهای نازی نو ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر (شمار اعضاء نامشخص) و در فنلاند پایین تر از ۵۰ است. توضیح چگونگی پشتیبانی مردم نوردیک از نقطه نظرات تندرو تا حدودی مشکل است. بسیاری مثلاً براینند، که رأی دهندگان به حزب ترقی و حزب مردم دانمارک به این طیف تعلق دارند. با وجودی که این احزاب خود حاضر به تأیید چنین تعلقی نیستند، واضح است که در رابطه با رویکرد به مهاجرین تشابهات بسیار بین نقطه نظرات این احزاب و نازیست های نو وجود دارد. این گونه نقطه نظرات در دهه ۳۰ نیز در دانمارک وجود داشته است، بیش از همه در حزب محافظه کار (Det Konservative Folkeparti)، به ویژه در سازمان جوانان محافظه کار (Konservativ Ungdom) از لحاظ ستایش هیتلر و دیکتاتور فاشیست ایتالیا، بنیتو موسو- لینی (Benito Mussolini) (مقت. ۱۹۴۵-۱۸۸۳).

در اسکاندیناوی وضعیت نازیسم نو به رغم آن چه به نظر می رسد، عالی است. به ویژه در سوئد تهدید نازیسم نو بزرگ تر از حد تصور اغلب مردم می باشد. در این کشور نازیسم نو در سال های اخیر هیئت خشن تر و تبهکارانه تری به خود گرفته، و بخشی از آن را تنها می توان یک سازمان ترور تشخیص داد.

در دانمارک جنبش نازیسم نو طی دهه ۹۰ قسمت اعظم نیرویش را در اثر مهاجرت فزاینده به این کشور کسب کرده است؛ تکاملی که مایه ترس گروه های بزرگی از مردم گردیده. اصطلاح " جامعه چندقومی" برای بسیاری از مردم عادی به صورت یک تهدید جدی جلوه می کند. مسیحیت از پیش دستخوش بحران به ترس مضاعفی در اثر ورود مذاهب دیگر، به ویژه اسلام، به همراه مهاجرین دچار گشته است. و از این جا هراس زایی از " جماعات مسلمان"، که هدف شان محو مسیحیت است، ناشی شده.

با گلیستروپ و حزب ترقی او خون تازه ای به طیف راست دانمارک تزریق شد. ولیکن این حزب با توطئه های داخلی خود را به رسوایی سیاسی کشاند. به عوض آن حزب مردم دانمارک ظاهر شد، که از رویکردهای اصلی حزب ترقی پی روی نمود. با کیرسگورد طیف راست دانمارک یک شخصیت مردم فریب یافت، که قادر به عرضه مواضع تندرو به بازار سیاست بود.

یک نقطه تجمع نسبتاً مهم دیگری برای طیف راست دانمارک طی دهه های ۸۰ و ۹۰ سده پیشین اتحادیه دانمارک (Den Danske Forening) بوده است. آن در ۱۹۸۷ تشکیل یا-فت، و در یک نقطه زمانی صاحب ۶۰۰۰ عضو بود. عالی جناب سیاه آن از بدو تشکیل کشیش کراروپ، یک مردم فریب بوده، و مستقیم و غیرمستقیم دارای نفوذ بسیار در حزب مردم دانمارک و خاصه بر کیرسگورد می باشد. اتحادیه دانمارک از چند لحاظ مهم دارای وجوه تشابه با نازیست های نو است، از جمله از لحاظ ملی گرایی تندرو، نفرت از مهاجرین و پناهندگان و اتهام به نفر آلوده و توطئه آمیز "خیانت به وطن" به سیاستمداران. بنابراین جای شگفتی نیست، که نازیست های نو به صورت "محافظین" اتحادیه دانمارک عمل نموده اند، آن چه از جمله با فیلمبرداری های مخفیانه فرده فارمن (Frede Farmand) ثابت شده است. اتحادیه دانمارک جهت حفظ ظاهر خود را رسماً چند بار مجبور از فاصله گیری از نازیست های نو و اسلوب های خشونت آمیز آن ها دیده است.

هم چنین بین حزب مردم دانمارک و نازیست های نو چند وجه تشابه وجود دارد؛ ملی گرایی و خارجی هراسی و نفرت از خارجیان موسوم به جهان سومی مخرج های مشترک مرکزی می باشند. ترس از تکامل جهانی شدن و طرح کار برای اروپا (تبدیل اروپا به یک ایالات متحده از نوع آمریکا) نیز از دیگر موارد مشترک طرفین است. در ضمن نمونه هایی از درآمدن اعضای از حزب مردم دانمارک به عضویت دی.ان.اس.بی و برعکس وجود دارند.

در بدو دهه ۹۰ کراروپ نقطه نظرات تندرو خارجی ستیزانه اش را در روزنامه مبتذل Ekstra Bladet (روزنامه فوق العاده) تصریح کرد. سپس این روزنامه یک کارزار بسیار مباحثه ای و جدال آمیز حول پناهندگان و مهاجرین را آغازید. این کارزار آب به آسیاب کیرسگورد و حزب او ریخت. و نازیست های نو نیز به وجد درآمدند. آن ها مشخصاً در مواردی از مقالات روزنامه فوق العاده برای مزاحمت تلفنی و تهدید اشخاص نامبرده شده در روزنامه و خانواده های شان استفاده نمودند.

رویکردهای مستقیماً نازیستی نو در احزاب طیف راست از قبیل حزب ترقی و حزب مردم دانمارک به چشم می خورند.

نقش نازیست های نو دانمارک صرفاً در یک رابطه بین المللی قابل درک است. نازیست های نو دانمارک جزیی از یک شبکه وسیع مخفی هستند، که بازیگرانش را در سرتاسر دنیا دارد، و از اقبال اشاعه تبلیغات و فراهم آوردن اعضاء جدید برخوردار می-باشد.

نازیسم نو در حال راه پیمایی است. آن به یک جنبش تندرو سیاسی تهدیدآمیز تبدیل گشته است. نازیسم نو و شبکه اروپایی آن بیش از آن که گمان کرده می شود، گسترده است. بسیاری از گنشگرهای آن ها در تاریکی قیرگون تبهکاری و در دوایر بسته صورت می گیرد.

آموزه تاریخ نازیسم نو و بازیگران آن اینست، که مبارزه علیه سایه ها هرگز بسنده نیست. مهم تر مبارزه علیه سایه افکنان است.

همیاران نازیست ها

زمانی زودتر از آن که صدراعظم رایش سوم (Drittes Reich)، هیتلر، در بهار ۱۹۴۵ در پناهگاه زیرزمینیش در برلین (Berlin) خودکشی کند، اکثر ژنرال ها و افسران او پی برده بودند، که جنگ قطعاً به شکست آلمان انجامیده است. بنابراین چندین صاحب منصب نازی مخفیانه به کشیدن نقشه عقب نشینی پرداخته بودند. گروهی از افسران عالی رتبه اس.اس (SS) ارزش های عظیمی را قاچاقی از کشور خارج ساخته، حساب های بانکی مخفی در خارج گشوده، اوراق هویت جعلی تهیه کرده، مسیرهای فرار معین نموده بودند. بعضی تصمیم داشتند در نقاط دوردست دنیا ناپدید شوند. بعضی دیگر ترجیح دادند با هویت ساختگی در آلمان باقی به مانند. یک سازمان مخفی به نام " اُدا " (Odessa) با هدف جای دادن نازیست های عالی رتبه در مشاغل مهم در آلمان فدرال، رخنه در دستگاه قدرت نوین، پرداخت هزینه حقوقی در صورت دستگیرشدن افسران اس.اس و کشانده شدن شان به دادگاه، ضمناً پشتیبانی به هر صورت ممکن از نازیست های وفادار تشکیل یافت. " اُدا " بلافاصله پس از جنگ بخشاً در خارج، از جمله توسط افسران فراری به آرژانتین، اداره می گردید. آن تا درجه زیادی به هدفش نایل آمد، هر چند منتقدین بعد بر این بودند، که درباره نقش " اُدا " و نیرویش غلو شده است. یگانه بداقبالی عمده اعضاء " اُدا " آن بود، که یک خائن در سازمان در اواسط ۱۹۶۴ یک رشته اسناد شامل بخشی از بایگانی اسامی اعضاء (موسوم به " بایگانی اُدا ") را به وزارت دادگستری آلمان فدرال ارسال نمود. این امر منجر به تحقیقات وسیع، مراعات حقوقی و پاک سازی ها در دستگاه دولت گردید. چندین نازیست محکوم گشتند، اما سپس قضیه مسکوت گذارده شد.

" اُدا " تنها شبکه همیاری نازیست ها نبود. سازمان های دیگری نیز در فراهم آوردن امکانات فرار از آلمان برای نازیست ها و جنایت کاران جنگ به خارج یا نقاط دور افتاده در آلمان در عمل بودند. در جوار " اُدا " سازمان سرهنگ اس.اس اوتو اسکورتزنی (Otto Skorzeny) نیز حائز اهمیت بود. او از بهترین ارتباطات برخوردار بود، و امکان فرار ۵۰۰ نازیست بااهمیت از آلمان را فراهم آورد. اسکورتزنی از جمله از وجود دوست

نزدیکش، یک میلیونر به نام لودویگ فروید (Ludwig Freude)، که قبلاً سفته باز و بانک دار و نازیست دوآتشه بود، استفاده کرد.

سال های سال به درستی روشن نگردید چه شمار از نازیست ها یافته و دستگیر شدند. خدمات اطلاعاتی و جاسوسی رژیم صهیونیستی (موساد) و عمدتاً صیاد معروف نازی ها، سیمون ویسنتال (Simon Wiesenthal) از مرکز کارش در وین (Wien)، موفق به ردّ یابی چندین نازیست، توأمأ متواری به آمریکای جنوبی، گردیدند.

زمانی که بوندستاگ (Bundestag: مجلس قانون گذاری جمهوری فدرال آلمان) برای نخستین بار پس از جنگ تشکیل جلسه داد، قانون ممنوعیت تشکیل حزب نازی در آلمان را تصویب کرد، یا دقیق تر: ان.اس.دی.آپی (مخفف حزب کارگر ناسیونال سوسیالیستی آلمان) (Nationalsozialistische Deutsche Arbeiterpartei (NSDAP)) را ممنوع ساخت. در مقابل شماری احزاب شبه نازی چون علف های هرزه در آلمان سبز شدند، که مقامات همواره با دردرس مقابله با آن ها روبه رو بوده اند. یک به اصطلاح آلمان دموکراتیک با یاری قدرت های غربی در حال رشد بود. آلمان به دو بخش شرقی و غربی تقسیم شده بود. اکثر آلمانی ها مایل به فاصله گیری سریع از گذشته دردناک شان بودند؛ ولی هنوز اسکلت هایی در گمدها باقی بودند، و برای آلمانی های بسیاری فراموشی رویای مهیب هیتلر در خصوص رایش سوم کاری به آن آسانی نبود.

این رویا زمانی که آدولف فُن تادن (Adolf von Thadden) (۱۹۶۴-۱۹۲۱) در آغاز دهه ۶۰ سده پیشین اقبال بنای یک دستگاه بزرگ حزبی با نام معتبر ان.پی.دی (مخفف حزب ناسیونال دموکراتیک آلمان) (Nationaldemokratische Partei Deutschland (NPD)) را به دست آورد، قوت تازه ای یافت. در ۱۹۶۴ حزب نخستین کنگره اش را در هاننور (Hannover) بر گذار، و این جا یک برنامه حزبی تصویب کرد، که آرائش تا درجه زیاد آراء نازیست ها در انتخابات در دهه ۳۰، به ویژه یک آلمان نیرومند بود. حزب با این شعار به جلسه فرا-خوان داد: "یک حزب جوان - اندیشه های نو - بهترین راه - نیروی جوان: ناسیونال دمو-کرات ها!" در برنامه حزب از جمله آمده بود: "برای حفاظت از آزادی عمل سیاسی، دولت باید از هستی اقتصادی ملی در برابر نقش سلطه جویانه سرمایه خارجی، در برابر حراج شرکت های جهانی و در برابر واردات ویرانگر دفاع کند." و درمورد نقش کشاورزی آلمان گفته شده بود: "بدون یک کشاورزی سالم مردم ما مهره ای در سیاست قدرت و منافع قدرت های خارجی هستند. (...) ما مطالبه می کنیم، که منافع کشاورزی ما بیش از تا کنون با حرارت در بازار مشترک [-المنافع اروپا] نمایندگی گردد. (...) نگاه کنید، کشاورزان، این حزب شماست!" شعار پیشین در دهه ۳۰ درمورد زن به مثابه اساس خانه دیگر بار ظاهر شده بود: " " کدبانویان نیز باید ان.پی.دی را حزب خود به دانند. (...) خانواده سلول حیاتی مردم و دولت است. بدون خانواده های سالم مردم سالم یافت نمی شوند." درباره ارتش آمده بود: " رویکرد شرافتمندانه و شجاعانه ای که سربازان آلمانی در هر زمان داشته اند، باید سرمشقی برای ارتش فدرال باشد. خدمت نظام دوباره باید خدمت افتخارآمیز باشد." این برخورد ان.پی.دی به ارتش آرای بسیاری

در انتخابات بعد نصیب حزب کرد: در کلیه شهرهای پادگانی که ان پی دی نامزد انتخابات داشت، آراء حزب دو برابر بیش تر از سایر نقاط بود. پیغام های ان پی دی در سرتاسر آلمان با استقبال رو به رو گردید. در ژانویه ۱۹۶۶ اعضای حزب تقریباً به ۱۴۰۰۰ و در اکتبر ۱۹۶۷ به ۳۳۵۰۰ نفر افزایش یافت. سن میانگین اعضای در حدود ۵۰ بود. در ۱۹۶۸ شمار کل اعضای به ۴۰۰۰۰ رسید. حزب در نقطه اوجش دارای ۱۰۰۰ شعبه دایره ای و محلی در سرتاسر جمهوری فدرال بود. در دوره ۶۸-۱۹۶۶ اعضای حزب در مجالس هفت دولت جزو فدرال انتخاب شدند: در هسن (Hessen)، بایرن (Bayern)، اسلسویگ - هولستین (Sleswig- Holstein)، راینلند - فالتس (Rheinland- Pfalz)، نیدر ساکسن (Niedersachsen)، برمن (Bremen) و بادن - وورتمبرگ (Baden- Württemberg). در این مناطق ۷/۷٪ برابر با ۲ میلیون نفر به ان پی دی رأی دادند.

در جلسه مؤسسان ان پی دی در نوامبر ۱۹۶۴ ۷۰۸ تن شرکت داشتند. از ۱۸ اشغال کننده نخست کرسی ریاست ۱۲ تن اعضای کنشگران ان پی دی آبی بودند. از ۴۷۳ عضو نخست تقریباً ۷۰٪ از نازیست ها تشکیل می یافت. از ۸ عضو بعد ان پی دی در مجلس هسن ۳ تن نازیست بودند. در برنامه حزبی ان پی دی نقل قولی از فرانکس یوزف استراوس (Franz Josef Strauss) (۸۸-۱۹۱۵)، رهبر ثی.دی.یو (مخفف اتحادیه دموکراتیک مسیحی آلمان) (Christlich Demokratische Union Deutschlands (CDU))، به این عبارت وجود داشت: "ما با حرارت ادعای گناه آلمان به تنهایی یا به طور عمده در جنگ جهانی را رد می کنیم. وظیفه کل مردم است که علیه این دروغ مبارزه کنند." تحقیقی نشان داد، که ۴۵٪ انتخاب کنندگان ان پی دی استراوس را نیرومندترین سیاستمدار در جمهوری فدرال آلمان به شمار می آوردند؛ هر چند استراوس بر این بود، که ان پی دی آراء طیف راست و آراء او را می قاپید، و به مطبوعات گفت: "این حزب باید ساکت گردانده شود!" در برنامه ان پی دی، که سال بعد از آن آماده گردید، از جمله گفته شد: "آلمان مطا لبه محقانه بر سرزمین هایی دارد، که در آن ها آلمانی ها طی قرون زیسته اند." و این به وضوح یکسان با همان اصطلاح "فضای زیست" (Lebensraum) در بحث های تبلیغاتی گذشته هیتلر بود؛ فلسفه ای که در عمل می باید طرد گروه های قومی غیرآلمانی از سرزمین های منظور درک شود.

فُن تادن به خوبی آگاه بود، که کدام سیم های ساز را باید به زند. او در ۱۹۶۷ به روزنا-مه Deutsche Nachrichten (اخبار آلمان) گفت: "دانستن این موضوع ربطی به نژادپرستی ندارد، که چه بار سنگینی مردم آلمان باید به خاطر یهودگشی حمل کنند، یا مخالف تحویل اسلحه به اسرائیل [بخوان: رژیم صهیونیستی] باشند. نه حتی لازم است نژاد پرست بود تا این واقعیت را پذیرفت، که خداوند نژادهای مختلف خلق کرده تا در جوار هم زندگی کنند، بی آن که با یکدیگر مخلوط شوند. (... اگر تلویزیون انگلیس از ما به پرسد چه رویکردی به مسئله اجازه اقامت و کار به سیاهپوستان در آلمان داریم، من فقط می توانم جواب به دهم، که انگلستان بهتر است اول به فکر این باشد، که چه تعداد سیاهپوست و هندی به مملکتش وارد می شوند. به نظر من سفیدپوستان باید از مناطق

نیم کره جنوبی، که به روی جهانیان گشوده و مستعمره کرده اند، صرف نظر کنند، به نیم کره شمالی قانع شوند، و مالکیت دیگران به نیمه دیگر کره زمین را به پذیرند."

هنر مدرن نیز یکی از اهداف تیر راست تندرو واقع شده است. یک عضو رهبری کننده *ان.پی.دی*، زیگفرید پولمان (Siegfried Pohlmann) چنین گفته است: "جمهوری آلمان غربی [سابق] تحت یک دیکتاتوری هنر قرار گرفته. منابع مخفی مراقب اند که تنها تصاویری در معرض تماشای عموم گذاشته شوند، که مورد قبول شان قرار گرفته باشند، تصاویری مغایر استنباط آلمانی از هنر." و عضو دیگری از همان حزب، اوتو هس (Otto Hess)، نظر داده است: "در هنر نقاشی و تصویری کارهایی نشان داده می-شوند، که هیچ ربطی به آثار زیبا و عالی ندارند، برعکس حاصل انزجارآور تخیلات بیمارگونه اند، که به فراوانی جوایز فرهنگی به آن ها اعطاء می شود. هیچ شکی نیست، که هدف کشانیدن مردم آلمان به یک وضعیت اسکیتزوفرن [نوعی بیماری روا-نی] است، و این کوشش ها با نشر دادن ادبیات جنسی و جنایی و نمایشات مزخرفی که برای اجراء در صحنه های آلمان مناسب تشخیص می دهند، چند برابر شدیدتر می-گر-دد. (...) ما باید به عنوان آلمانی ها به خود بیاییم، و سنت های سربلندمان را ادامه دهیم."

این که *ان.پی.دی* از آغاز سر جنگجویی داشت، در همان کنگره مؤسسان آن علنی گردید. در هاننور همه اتحادیه های صنفی نامه بی نام و امضائی - که در اصل نوشته و فرستاده *ان.پی.دی* بود - به این قرار دریافت داشتند: "ما به سراغ شما کارمندان سرخ خواهیم آمد تا دهان های بی شرم تان را جلا دهیم، به خاطرتان بسپارید، ای روبل گیران منفور! اگر گورتان را گم نکنید، با شکم های دریده آویزان خواهید شد. وقت آنست که جاروی آهنین جمهوری فدرال را به روبد، و گرنه شپش های همه دنیا در آلمان غربی [سا-بق] جمع خواهند شد و دولت را معدوم خواهند کرد. شما باید مثل سگ های اطواری به دار کشیده شوید!"

ان.پی.دی اولین هشدار درمورد یک جناح راست تندرو در حال رشد در آلمان و اروپا بود. گرچه *ان.پی.دی* نیز به مانند هر جنبش تندرو در نهایت در اثر منازعات داخلی و فراکسیونی خود را تضعیف کرد. در مقابل چند حزب راست تندرو با برنامه های مشابه *ان.پی.دی* ظاهر گشتند.

بعضی از نقطه نظرات راست تندروانه از جمله به بخشی از مطبوعات مؤسسه اسپرینگر (Springer) سرایت کرد، که طی دهه ۶۰ مقالات نفرت آلوده ای درباره سوسیال دموکراسی آلمان و سازمان های چپ تر از آن منتشر ساخت. و این در زمانی بود، که در آلمان چون در بقیه دنیای غرب جنبش نوینی، عصیان دانشجویان، رو به نضج بود. این مقامات رسمی آلمان را تکان داد. راست تندرو دیگر بار تهدید می کرد و ضربه می زد. فن تادن به مطبوعات گفت: "اگر من صدراعظم آلمان بودم، می دانستم با دانشجویان چطور معامله کنم."

۲ ژوئن ۱۹۶۷ دانشجو بنو اونسورگ (Benno Ohnesorg) در برلین به ضرب گلوله یک مأمور پلیس به قتل رسید. آن زمان جنگ ویتنام مقاومت کُنشگرانه ای با پایه در طیف چپ را در آلمان غربی [سابق] برانگیخته، و این مقاومت طیف راست را به بسیج خود واداشته بود. پس از قتل اونسورگ دانشجویانی در اعلان های دستی نوشتند: "را-بطه مستقیمی بین سُرَب گُشنده اونسورگ و سُرَب در ماشین های حروف چینی اسپرینگر وجود دارد." اونسورگ به چند شکل چشم گشای طیف چپ در آلمان و برای بعضی علا-مت غیرمستقیم این شد، که مبارزه خشونت آمیز، مسلحانه علیه سرمایه داری یک ضرورت است.

سال مزبور، حوالی کریسمس، نازیستی به نام فریدریش - ویلهلم اچ. والدائو (Friedri(ch - Wilhelm H. Waldau) یک رهبر دانشجویی، رودی دوچکه (Rudi Dutschke) (۱۹۴۰-۷۹) را با چماق مضروب ساخت. دوچکه مجروح گردید. نازیست ضارب مورد تحسین قرار گرفت. یک گزارشگر مجله Stern (ستاره) چند هفته پس از واقعه مصاحبه ای با آن ناز-یست به عمل آورد، و نوشت: "چهار هفته پس از واقعه چماق زن هنوز تحسین می-شود. در میخانه همیشگی او، هلمیش (Hellmich) در برلین - نئوگُلن (Berlin - Neukölln)، گارسون ها به افتخارش آجوی مجانی به مهمانان می دهند." والدائو دسته های نامه ای را که کارش را می ستودند، دریافت داشت. فُن تادن از ان.پی.بی به مطبوعات گفت: "اگر هر دوچکه ای پیروز شود، ما با بحران بلشویکی روبه رو خواهیم شد." ۱۱ آوریل ۱۹۶۸ بلای جدی تری بر سر دوچکه درآمد. این بار به او تیراندازی شد. ضارب یک جوان آلمان-نی بی کار به نام یوزف باکمان (Josef Bachmann)، از خوانندگان ثابت یکی از مجلات اسپرینگر، Das Bild (تصویر)، بود. نخستین سخنان او در دادگاه عبارت بود از: "من از سرخ ها متنفرم." پلیس در منزل او از جمله عکس هیتلر و کتابش نبرد من را یافت. تیراندازی به دوچکه نه منجر به متوقف گردیدن اعتراضات دانشجویان و نه چپ مخا-لف در آلمان غربی (سابق) گردید. یک سازمان چریکی شهری تشکیل شد، که هدفش را "سرنگون ساختن خشونت آمیز نظام سرمایه داری، توأماً دموکراسی" اعلام کرد. نام این سازمان فراکسیون ارتش سرخ (آ.آ.اف) (Rote Armee Fraktion (RAF) بود.^۴

در جوار ان.پی.بی چند گروه نازیستی دیگر یافت می شدند. هم چنین در پایان دهه ۷۰ یک جنبش بی مویان (Skinheads) ابتداء در برلین و هامبورگ (Hamburg) و بعد در چند شهر بزرگ دیگر آلمان پدید آمد. اعضاء جنبش جوانان بی کار حومه شهرهای با مساکن بتونی فرسوده بودند، که ناکامی اجتماعی و شخصی و درماندگی شان را گناه مهاجرین پرشماری می دانستند، که آلمان غربی (سابق) طی دهه ۷۰ آن ها را پذیرفته بود.

در هامبورگ در بهار ۱۹۷۸ حزب جبهه عمل ناسیونال سوسیالیست ها (آ.ان.اس) (Akti(onsfront Nationalsozialisten (ANS) تشکیل یافت. مؤسس آن مایکل کوهن (Michael Kühn) (en) (۹۱-۱۹۵۵) بود، که سال پیش از آن از ارتش به علت رویکرد ملی گرایانه راست تند روش اخراج شده بود. او اکنون اونیفورم تازه ای، چکمه های سیاه و پیراهن سیاه با نشان

نازی بر تن کرده بود. او اهداف حزب خود را چنین تعریف کرد: "اهداف سازمان ما عبا-رت است از لغو ممنوعیت ان/اس.دی.آ.پی در جمهوری فدرال، احیای ارزش های نمونه را-یش سوم، خلق یک آلمان بزرگ برای جمیع آلمانی ها و متحد کردن شان بر علیه تهدید کنونی از ناحیه کمونیست ها و نژادهای رنگین. ما صورت های اسامی از قاضیان، وکلای دعاوی و کمونیست های مختلف تهیه کرده ایم، که از آن ها در روزی که ضربه خواهیم زد، استفاده خواهیم کرد." کوهنن به زودی در مسیر تصادم با پلیس قرار گرفت. بخشاً واضح بود، که او با چند سازمان نازیستی نو دیگر و گروه های بی مویان همدستی داشت، که به اعمال خشونت بر مهاجرین معروف بودند، و بخشاً او به علت چند مورد قانون شکنی در معرض سوء ظن قرار داشت. او از جمله یکی از ناشران *Sturm* (یو-رش)، یک مجله به شدت تبلیغاتی با نقطه نظرات صریحاً فاشیستی و نازیستی نو بود. او هم چنین به این علت مورد سوء ظن بود، که به عنوان عضو گروه کماندویی *اس.آ - یورش (SA - Sturm)* به کامیون های بارکش از آلمان شرقی (سابق) حمله، و محمولات شان را سرقت کرده، و به چند سفارتخانه خارجی نیز سوء قصد نموده بود. در ۱۹۷۹ او برای نخستین بار جهت توضیح اعمالش به دادگاه کشانده شد. کوهنن چند سال دارای نقش مهمی در نازیسم نو آلمان بود. او مثلاً در رشته فن اسلحه در یک مدرسه مخفی اداره شده به وسیله حزبش تدریس می کرد. او هم چنین دارای تماس نزدیکی با یک گروه نازی خشونت کار، *جوانان وایکینگ (Wiking Junged)* بود. کوهنن به جرم گُنشگری های تبهکارانه اش به چهار سال مجازات زندان در ۱۹۷۹ محکوم گردید. وزیر کشور وقت در همان مورد حزب او *ان.اس را ممنوع ساخت*. کوهنن پس از آزادی از زندان به صحنه سیاست بازگشت. او داخل یک حزب راست، حزب کارگر آزادی آلمان (اف.دی.آ.پی) *Freiheitliche Deutsche Arbeiterpartei (FDAP)*، گردید، ولی به علت تحت مراقبت مقامات بودن کوتاه زمانی بعد به فرانسه رفت، اما فرانسه او را نپذیرفت. از آن جا اخراج شد، و به آلمان بازگشت، و به گُنشگری های نازیستیش ادامه داد. این به بهاء محکومیت تازه زندان در ۱۹۸۵ به مدت سه سال و چهار ماه برای او تمام شد. در این دوره اقامت او در زندان فاش گردید، که امردباز و مبتلاء به اچ.آی.وی (HIV) بود. این شایعه به وسیله چند تن از پیروان او در جزوه ای انتشار داده شد، که در آن گفته شد: "همجنس بازان خائنین به مردم هستند." و "یک مرد همجنس باز هرگز نمی تواند یک ناسیونال سوسیالیست مؤمن باشد." کوهنن در پاسخ به این در یک اعلامیه ۲۷ صفحه ای با عنوان "ناسیونال سوسیالیسم و همجنس بازی" از جمله رجوع داد به "سنت همجنس بازی" معمول در *اس.آ (مخفف گروه یورش) (SA) Sturmabteilung* و رهبر امردباز آن ارنست روهم (Ernst Röhm) (مقت. ۱۹۳۴-۱۸۸۷). و کوهنن بحث کرد، که کسی نمی باید خود را تحت هدایت "نمونه های اخلاقی خرده بورژوایی یهودی - مسیحی" قرار دهد. اما صلاحیت سیاسی کوهنن از بین رفت. با برملاء شدن تمایل همجنس بازی او هم چنین یک رهبر نازی پیشین دانما-رکی، پول هینریش ریس - کنودسن (Povl Heinrich Riis - Knudsen) (و. ۱۹۴۹) همکاری را با کوهنن قطع کرد، و آن رفیق سابقش را با همکاران او "یک دسته کون باز" (*en røvpul-*

er bande) خواند. در ۱۹۸۸ کوهن دوباره آزاد شد، و در تلاش از سرگیری گنجشگری های نازیستیش برآمد. او با ژنرال اس.اس قدیم لئون دگرل (Leon Degrelle) پناهیده به مادرید رابطه برقرار کرد. (دیکتاتور فاشیست اسپانیا، فرانسیسکو فرانکو (Francisco Franco) (۱۹۷۵-۱۸۹۲)، او را "هیتلر کوچک" نامید.) کوهن و دگرل درصدد برآمدند به اتفاق کمیته ای تدارک دهنده جشن یکصدمین سالگرد تولد هیتلر ترتیب دهند. کوهن رابطه بین المللی پیشینش را از نو برقرار کرد. در زمان جنگ خلیج کوهن با سفارت عراق در آلمان تماس گرفت، و اطلاع داد، که حاضرست یک گروه داوطلب آلمانی در اختیار صدام حسین (مقتد. ۲۰۰۶-۱۹۳۷) در جنگ او علیه "نیروهای صهیونیستی و امپریالیستی آمریکا" قرار دهد. گروه داوطلب منظور او متعلق به واحدهای شبه نظامی نازیستی نو بود، که کوهن شخصاً در اردوگاه نظامی مخفی حزبش آموزش داده بود. کوهن ضمناً به نوشتن در مجلات نازی در داخل و خارج ادامه داد. او در این نوشته هایش جوهر راهبرد نازیسم نو در داخل آلمان و خارج را توضیح داد: "هر جا نارضایتی حاکم باشد، ناسیونال سوسیالیست ها باید جلو بیایند، به نارضایتی دامن زنند، و حتی الامکان نارضایتی را به شورش تبدیل سازند، و هر جا شورش باشد، ما باید آماده باشیم تا یک بار برای همیشه شورش را به انقلاب بدل کنیم."

طی دهه ۶۰ خشونت نازیست های نو و بی مویان نمایان شد. زدوخوردهای خشن خیابانی، تظاهرات و ضدتظاهرات در سرتاسر آلمان غربی (سابق) روی دادند. مقامات و سیاستمداران عامداً ناآرامی ها را بی اهمیت جلوه دادند. در این رابطه سازمان نازی کو-هنن، پیمان جبهه نو (جی.بی.ان.اف) (Gesinnungsgemeinschaft de Neuen Front (GdNF)) نقش مهمی برعهده داشت. آن در اواسط دهه ۸۰ ایجاد گردید، و ظاهراً می باید یک ساز-مان چتری برای کلیه احزاب راست تندرو در آلمان باشد. آن هم چنین در تلاش هماهنگ سازی یک رشته گنجشگری نازیستی نو در سرتاسر اروپا برآمد، و با چند سازمان نازیستی خارج مرتبط شد. هدف سازمان احیای ان.اس.بی.آپی به مثابه یک حزب قانونی برای آلمانی ها بود.

مقامات آلمان با دشواری کنترل چندین گروه تندرو روبه رو بودند. فقط در مونیخ در یک نقطه زمانی پنج سازمان نازیستی نو گوناگون یافت می شدند: جبهه ملی گرا (Nati-onalistische Front)، بلوک ملی (Naionale Block)، حزب کارگر آزادی آلمان، آلترناتیو ملی (Nationale Alternative) و فراکسیون کوچکی پی رو کوهن. کوهن کوشید قدرتش را در جی.بی.ان.اف تحکیم کند، و برای زمان کوتاهی نیز موفق شد. جو سازمان از توطئه ها و مبارزات قدرت اختناق آمیز بود. بعد کسانی چون وورچ (Worch) و توماس وولف (Thomas Wulff) زمام قدرت را به دست گرفتند. در جی.بی.ان.اف نازیست های تندروی از قبیل اکهارد ویل (Ekkehard Wiel)، ملقب به "مرد بمبی" نیز یافت می شدند. او بیش از ۱۴ سال به جرم گنجشگری های نازیستی در زندان به سر برد، و در دوایر راست تندرو یک قهرمان به شمار می رفت. ویل، که خود بمب هایش را می ساخت، از جمله در سعی منفجر کردن منزل صیاد نازی ها ویسنتال برآمد. او در موردی به یک سرباز شوروی

پیشین که در کنار اثری تاریخی به یادبود ارتش سرخ در برلین، نزدیک براندنبورگر تور (Brandenburger Tor) کشیک می داد، تیراندازی کرد. سرباز زخم مهلکی برداشت، و ویل به جرم سوء قصد به شش سال زندان محکوم گردید. ویل هم چنین کوشید در اطریش با نازیست های نو بسیار کار کند. او در سوء قصدهای انفجارآمیز چندی به سا- ختمان ادارات یهودی، خراب کاری در قبرستان های یهودی همدست بود. در گُنشگری های نازیستی نو دیگری نیز شرکت داشت. در ۱۹۸۲ او یک بار دیگر و این بار به پنج سال زندان محکوم گردید، که می باید در وین سپری شود. بعد از اطریش اخراج شده، به آلمان بازگشت.

رویداد ناخوشایندی در اوت ۱۹۹۲، که توجه خارج را به خود جلب کرد، حمله یک گروه مرکب از ۵۰۰ نازیست نو و بی مویان به یک مرکز پناهندگی در رستوک (Rostock) بود. آن ها به پرتاب سنگ و اشیاء و در آخر بمب آتش زا به مرکز پرداختند. اطراف اوباش نازیست چندصد شهروند عادی آلمانی گرد آمده بودند، و اوباش را با فریاد تحسین می کردند. سرانجام نازیست های نو موفق به آتش زدن مرکز شدند. شگفت آن که اداره آتش نشانی با یک ساعت تأخیر خودروهایش را روانه محل نمود. بیش از یک صد پنا- هجو با خطر مرگ رو به رو گردیدند. سپس روشن شد، که بین پلیس و نازیست های نو یک " قرار آتش بس" گذاشته شده بود. رییس پلیس رستوک، دیتر همپل (Dieter Hempel) اقرار کرد، که رییس پلیس شعبه آمادگی و نازیست های نو در شب حمله به مرکز با یکدیگر قراری برای اجتناب از رودرویی گذاشته بودند. این قضیه منجر به آن گشت، که سرکرده یک گروه پلیس، که در سعی آرام ساختن فتنه جویان در بیرون مرکز پناهند- گی برآمد، نتواند نیروی کمکی مورد درخواستش را دریافت کند. به او دستور عقب کشیدن افرادش رسید. در جریان عقب نشینی به گروه حمله شد، و ۳۴ نفرات پلیس مجروح گشتند. دوباره تقاضای نیروی کمکی شد، و این بار نیز با عنوان " قرار آتش بس" رد شد. فاش گردیدن این قرار تولید یک ناآرامی سیاسی کرد، و شورای حقوقی مجلس محلی درخواست مشاهده اوراق آن قرار مخصوص بین پلیس و نازیست ها را نمود.

۱۹۹۲ یک سال وحشت ناک در آلمان بود. بیش از ۲۰۰۰ مورد خشونت کاری گروه- های نازیستی نو و راست تندرو ثبت شد. جنبش نازیسم نو به طور جدی جنگجو و خشن گردیده بود.

یک شب دسامبر ۱۹۹۲ نقطه برگشتی در خشونت بی مویان و نازیست های نو آلمان و واکنش خارج در قبال آن گردید. در شهر کوچک مولن (Möln) با کم و بیش ۱۸۰۰۰ نفر جمعیت دیر وقت شب به پلیس تلفن شد. کسی با صدای بلند در گوشی گفت: " در خیابانی در مولن آتش سوزی است. درود هیتلر! (Heil Hitler)" پلیس و آتش نشانی عازم محل شدند، اما دیر. در خانه ای با دو بمب آتش زا حریق افکنی شده بود. از ده ساکن آن - همه تُرک - هفت تن خارج شدند. یک مادر جوان با دو کودک کوچکش در آتش سوختند و مُردند. بیش از بیست سال ۱۷۰۰۰ ساکن آلمانی و یک گروه ۷۰۰ نفره

تُرک با صلح و آرامش در جوار هم در آن شهر زیسته بودند. دو نازیست نو جوان دستگیر و به قتل متهم شدند. در دادگاه یکی از آن دو توضیح داد، که عضو *ان.پی.دی* بوده، و به علت عدم پرداخت حق عضویت حزبی اخراج شده بود. آن دو به چند سال زندان محکوم گردیدند. در سرتاسر آلمان تظاهرات همدردی با مهاجرین ترتیب داده شد. دولت بُن (Bonn) به بازماندگان خانواده تُرک قربانی آتش سوزی قول تأمین خسارت داد. کنترل بر گروه های سیاسی تندرو سخت تر شد. بوندستاگ با شتاب قانون ممنوعیت یک رشته سازمان نازیستی نو را به تصویب رساند. با این نتیجه که آن سازمان ها به زندگی زیر-زمینی روی آوردند. اکثر ساکنین مولن مایل به فراموشی واقعه آتش سوزی بودند، اما گروه کوچکی از اهالی تا چند سال بعد از واقعه همه ساله به این مناسبت به برگزاری یک راه پیمایی اعتراضی با شعار "بر ضد فراموشی" می پرداختند.

روزنامه نگاران یورن روبی (Jörn Ruby) و ماریانه مادلونگ (Marianne Madelung) جریانات سیاسی در طیف راست در دهه ۹۰ را "تولد تازه محافظه کاری" نامیده اند. ارزیابی آنان این بوده است، که "راست نو در اروپا پس از پایان دوره سوسیال دموکراسی انجام یک مبارزه فرهنگی برای تعیین مکان اندیشه هایی را برعهده گرفته است، که از ۱۹۶۸ بیش از بیست سال کل پیشنهاد بحث ایدئولوژیک را فراهم آورده است." درست یا نادرست طی دهه ۹۰ یک بسیج فکری در طیف راست آلمان به عمل آمد.

نظریه پردازان راست نو به عنوان نمونه به زمان "انقلاب محافظه کاری" در جمهوری ویمار (Weimar) (۱۹۱۹-۳۳) بازگشته، و از جمله اغلب به فیلسوف مارتین هیدر-گر (Martin Heidegger) (۱۸۸۹-۱۹۷۶)، هم چنین به نظریه پرداز آلمانی در موضوع دولت، کارل اسمیت (Carl Smitt) (۱۸۸۵-۱۸۸۸)، که بر ضد دولت دموکراتیک، آزادی بیان و عقاید و برابری مردان و زنان بود، رجوع می کنند. این اسمیت نقش مهمی برای راست نو ایفاء نموده است. او تحت جنگ نازیست بود، و بعد پی گیرانه از دست کشیدن از عقیده اش سرباز زد، و به همین سبب از شغلش اخراج شد. او "گروه های تحصیلی" در منزلش در پلتنبرگ (Plettenberg) ترتیب داد، و در این جا توأماً چند سیاستمدار ثی-دی.یو گرد آورد. یکی از همین گروه های تحصیلی اسمیت بود، که در ۱۹۸۱ "اعلامیه هیدگر" مشهور را تهیه کرد؛ یک سند سیاسی که در موضوع "یک آلمان نو قدرتمند آزاد شده از قیمومیت خارجی و پاک شده از وجود مهاجرین" بحث می کند. در اعلامیه بیانات اغراق آمیزی حول "ویژگی ملی" و "نفوذ بر خلق آلمان" وجود دارد؛ نیز در آن از آزاد ساختن "کالبد اروپای دربرگیرنده ملت های بقاء پذیر" از خارجیان بحث می شود. در محیط اسمیت اشخاص متعصبی رفت و آمد داشتند، از جمله هلنه ایسنبورگ (Hele ne Isenburg) (۱۹۰۰-۷۴)، که پس از جنگ سازمان کمک ساکت (Stille Hilfe) را تشکیل داد، که همیار نازیست های مجازات شده به علت شرکت در جنگ بود. این سازمان بعد دامنۀ گُنشگری هایش را به پشتیبانی از نازیست های نو جوان زندانی گسترش داد. هم چنین در این دوایر کریستا گورتز (Christa Goertz) (و. ۱۹۵۲) یافت می شد، که جزو مدیریت یکی از ارگان های جی.بی.ان.اف بود.

طیف راست آلمان متحدی نیز در مجله فرانسوی *Nouvelle Droite* (راست نو) یافته است، که وحشیانه از قضیه راست به شکلی سخن می گوید، که بازتابش را در خارج از مرزهای فرانسه دارد. آن به ستایش اصطلاحاتی چون جامعه ملی، پاکیزگی نژادی می-پردازد، و بر ضد برابری انسان ها بحث می کند.

تمیز گروه های نازیستی نو از راستی های تندرو می تواند مشکل باشد. احزاب جمهوری خواه و اتحادیه خلق آلمان (دی.وی.یو.) (*Deutsche Volksunion (DVU)*) نقش مرکزی طی دهه ۹۰ داشتند. چند شخص رهبری کننده این دو حزب نوعی تفاهم با بی مویان و تعرضات آنان ابراز نموده اند. احزاب مذکور در عین تحریک بی مویان جوان به حملات خشونت آمیز به خارجیان موسوم به جهان سومی و مخالفان سیاسی، در عمومیت ظاهر مردم پسندی داشته، از خشونت فاصله گرفته اند!

موج راست مهماتش را از جمله از انتشارات اولستین (*Ullstein*) در مونیخ دریافت داده شده است، که توسط نشریات *Criticon* (کریتیکون) و *Junges Forum* (میدان جوانان) به بیان نقطه نظرات راست تندرو پرداخته است. هم چنین نشریاتی چون *Junge Freiheit* (آزادی جوان)، *Europa Vorn* (اروپا پیش) و *Nation und Europa* (ملت و اروپا) در سمت مشابه بحث کرده اند. چند روزنامه نیز همداستان بوده اند: *Deutsche Wochenzeitung* (روزنامه هفتگی آلمان)، نشر شده به وسیله گرهارد فری (*Gerhard Frey*) و *Nationalzeitung* (روزنامه ملی)، که در بهترین دوره اش با تیراژ ۱۳۰۰۰۰ نسخه در هفته منتشر می-گردید. فری هم چنین مبتکر ایجاد دی.وی.یو در ۱۹۷۱ بود. اساس فکری این حزب به وضوح ناسیونال سوسیالیستی و راهبردش گردآوری همه احزاب راست تندرو، همزمان با هنایش بر ثی.دی.یو و مبارزات احزاب راست آلمان بود. در اواسط دهه ۸۰ حزب در بعضی دولت های جزو فدرال در انتخابات شرکت نمود؛ در آغاز به اتفاق ان.پی.دی. ولی همکاری با ان.پی.دی با شکست مفتضحانه آن در انتخابات ۱۹۹۰ متوقف گردید. دی.وی.یو تا ۲۰۰۰ وجود داشت، اما بی آن که به موفقیت مورد آرزوی فری دست بیابد. حزب در سال مزبور دارای ۲۰۰۰۰ تا ۲۵۰۰۰ عضو بود.

یک حزب دیگر - یا بهتر: ترکیب چند گروه عملیات - ملی گرایان آزاد (*Die Freie Na-tionalisten*) نام دارد. گروه های تشکیل دهنده این حزب از سازمان های نازی ممنوع شده در ۹۵-۱۹۹۲ می باشند. آن ها در موارد زیاد به صورت محافظین و دستجات کتک زن ضمن تظاهرات بزرگ ان.پی.دی عمل کرده اند.

برلین و به ویژه برلین شرقی طی دهه ۹۰ به نحو فزاینده در حال تبدیل شدن به کانون نازیسم نو آلمان بوده است. در ۱۹۹۷ فراکسیونی از جبهه ملی، سازمان یافته دقیقاً به صورت تشکیلات وافن اس.اس (*Waffen SS*) ترسناک هیتلر و هینریش هیملر (*Heinrich Himmler*) (۱۹۴۵-۱۹۰۰) ظاهر گردید. به برآورد اداره حفاظت قانون اساسی، که خدمات اطلاعاتی داخلی برلین محسوب می گردد، حداقل ۸۰۰ نازیست نو گنشگر در بر-لین یافت می شدند؛ اکثرشان به شدت خشن و جنگجو، اغلب با منشأ در میان بی مویان و با این شعار: "باوجود ممنوعیت از بین نرفته ایم!" (*Trotz Verbot nicht Tot!*)

یک جنبه به ویژه نگران انگیز تکامل اینست، که بسیاری اعضاء روشنفکر نا-سیونال دموکرات های جوان (Junge Nationaldemokraten) (سازمان دختران پی.بی.دی راست تندرو)، بی موید همیشه آماده زдохورد را شرکاء عالی خود در جریان مزاحمت به نظم عمومی و ایجاد آشفتگی، وحشت و ناآرامی به شمار می آورند. راهبرد نو هم چنین عبارت است از ایجاد مناطق آزادشده؛ چنان که در یک اعلام برنامه گفته شده: "ما باید مناطق آزادی به وجود آوریم، که در آن ها قدرت واقعی مجری سازیم، و تحریمات به عمل آوریم، یعنی منحرفین و دشمنان را مجازات کنیم، به توانیم همزمان را پشتیبانی کنیم، به شهروندان ستمدیده، مطرود و ایذاء شده مساعدت نماییم." منطقه آزاد شده باید به وسیله دستجات کتک زن محلی، مسلح به زنجیر و چوب بیسبال و غیره، که به تعقیب پانک (Punk) ها، خودمختاران (Autonome)، خارجیان موسوم به جهان سومی، پناهجویان، آوارگان و معلولین اعزام می شوند، به تصرف درآید.

در ژوئیه ۲۰۰۰ صدراعظم آلمان، گرهارد شرودر (Gerhard Schröder) (و. ۱۹۴۴/ صد.ع. ۲۰۰۵-۱۹۹۸)، پس از آن که نازیست های نو یک بمب در دوسلدورف (Düsseldorf) منفجر، و ۱۰ تن را مجروح کردند، اعلام خطر نمود. او گفت: "من از خواندن چنین اخباری در هر صبح خسته شده ام. باید تمام شود!" و وزیر خارجه، یوشکا فیشر (Joshka Fischer) (و. ۱۹۴۸) افزود: "اکنون اکثریت ساکت باید دهان باز کند." گفتنی است این بیانات پس از یک دوره دراز ناآرامی و خشونت کاری، با صدها حمله جسمانی به مهاجرین، حملات تازه به مراکز پناهندگی و حملات به آوارگان به پیش کشیده شد. فقط در تابستان ۲۰۰۰ سه آواره زیر ضربات لگد و کوبش نازیست های نو گشته شدند. نمونه دیگری در پلاژ شهر آلبک (Altbek) در دولت جزء مکلنبورگ-فورپومرن (Mecklenburg - Vorpommern) بود، که یک آواره ۵۱ ساله در شب کریسمس ۲۰۰۰ به ضرب لگدهای چهار نازیست نو به قتل رسید. آن ها چند روز بعد به وسیله پلیس دستگیر شدند، و در دادگاه گفتند: "ما نمی توانیم وجود چنان انگل هایی را تحمل کنیم، که از مالیات ما زندگی می کنند. (...). متأسفانه ما پوتین های میخ دار به پا نداشتیم تا کار زودتر تمام شود."

بخشی از راست تندرو نو آلمان می کوشد خود را برای آلمانی ها قابل هضم سازد؛ از جمله با سوء استفاده از نگرانی بی کاری، وضعیت ایرادآمیز مؤسسات بهداشت و مسائل اجتماعی. ان.پی.بی در برنامه اش نکاتی علناً ناقض قانون اساسی نگنجانده است. تنها اعمال خشونت آمیز دستجات و اعضاء حزب می تواند عامل سقوط حزب گر-دد. رهبر جدید آن، اودو وویگت (Udo Voigt) (و. ۱۹۵۲)، که صاحب درجه دانشگاهی در علوم سیاسی است، حملات جاری نژادپرستانه بسیار به مهاجرین و پناهندگان موسوم به جهان سومی را با احتیاط تفسیر می کند: "این که حمله به خارجیان در آلمان وجود دارد، مسلماً ناراحت کننده است، و این گناه احزاب رسمی است، زیرا آن ها اجازه مهاجرت نامحدود در زمانی را داده اند، که قادر به تضمین کار برای همه آلمانی ها نیستند!"

موج به اصطلاح قهوه ای (نازیستی) به ویژه در آلمان شرقی نگران کننده است. اما علت آن را نمی توان وجود مهاجرین و پناهجویان موسوم به جهان سومی دانست. تقریباً هیچ خارجی موسوم به جهان سومی در آلمان شرقی یافت نمی شود، زیرا آن ها تحت رژیم کمونیستی پیشین به کشور راه داده نشده بودند. به عقیده بیش تر ناظرین، علت واقعی نفرت از خارجیان و نژادپرستی را باید در گذشته آلمان شرقی جست. هریبرت پرانتل (Heribert Prantl) (و. ۱۹۵۳)، سردبیر *Süddeutsche Zeitung* (روزنامه آلمان جنوبی)، می گوید: " آن بار فکری قهوه ای است. یهودستیزی و نژادپرستی در آلمان شرقی پس از جنگ جهانی دوم باقی مانده و به دنبال وحدت مجدد دو آلمان دوباره نیروی حیات یافته است."

مسیر شمالی فرار

یکی از مسیرهای فرار ژنرال ها و افسران عالی رتبه نازی " مسیر شمالی فرار" بود. آن، که به یکی از مهم ترین مسیرهای فرار تبدیل گردید، و مورد استفاده نازیست های اسکاندیناوی نیز قرار گرفت، از طریق دانمارک و سوئد به اسپانیا منتهی می شد. در دانمارک اکثر همیاران نازیست های فراری مقامات و شخصیت های ممتاز بودند. یکی از کسانی که از این مسیر خود را از جنگ رویارویی حقوقی نجات بخشید، پزشک کارل پیتر ویرنت (Carl Peter Værnet) بود. او طی سال های ۳۴-۱۹۳۲ در آلمان در رشته داروشناسی تحصیل نموده، هم چنین در معالجه با اشعه ایکس تخصص داشت. او هرگز همفکریش با نازیست ها را پنهان نداشته بود، و از جمله با رهبر نازی دانمارکی فریتس کلانوسن (Frits Clausen) (۱۹۴۷-۱۸۹۳) معاشرت داشت. ویرنت در دهه ۳۰ خیالاتی در سر پرورده بود. او مایل به شرکت در آزمایشات پیش رفته ای بود، که پز-شکان آلمانی در بیمارستان های مرتبط با اردوگاه های کار اجباری بر روی انسان های متعلق به نژادهای از نظر آنان پست و به صورت خوکچه های هندی آزمایشی انجام می-دادند. ویرنت در نامه ای به هیملر نوشت، که قادر به " علاج همجنس بازان با عمل جراحی" می باشد. پیشنهاد او باب طبع نازیست ها قرار گرفت. اکثر آن ها همجنس بازی را انحرافی فاسد تلقی می کردند، که می باید یا اجباراً معالجه یا حاملین آن تمایل جنسی غیرعادی معدوم گردند. در اثر این سیاست همجنس بازان بسیاری در اردوگاه های کار اجباری هیتلر معدوم شدند. به ویرنت اجازه پژوهش ویژه اعطاء گردید، و به اردوگاه کار اجباری ویمار - بوچنوالد (Weimar - Buchenwalde) وابسته گردانده شد، که در آن جا عمل جراحی بی نتیجه روی چند همجنس باز انجام داد. پس از خاتمه جنگ ویرنت ابتداء به اسارت سربازان بریتانیایی درآمد، و سپس در یک مدرسه در کپنهاگ (København) حبس گردید. در پایان مه ۱۹۴۵ یک مأمور پلیس که مدتی در

اردوگاه کار اجباری بوچنوالد زندانی بود، ویرنت را که در آن اردوگاه اونیفورم اس.اس بر تن می کرد، باز شناخت. در اثر این بازشناسی ویرنت، سریعاً با صادر شدن نظریه جعلی یک طبیب او با عنوان نیاز به معالجه قلبی ویژه به سوئد ارسال گردید. از آن جا نیز راهی آرژانتین شد. سپس چند تن از اعضاء خانواده اش به او پیوستند. دیرتر روشن شد، که او دوره ای دارای مقام عالی در اداره بهداشتی بوئنوس آیرس (Buenos Aires) بوده است. ویرنت یکی از هزاران تن دیگر بود، که از مسیر شمالی فرار جان سالم به دربردند. در سوئد افسرانی با همفکری نازیستی و به شدت مخالف با قدرت های غربی به یاری آنان پرداختند.

طرح مسیره های فرار نازیست ها به طور جدی در تابستان ۱۹۴۴ ریخته شد. چندین نازیست عالی رتبه در آن نقطه زمانی ایمان شان را به هیتلر از دست داده بودند، و فکر و ذکرشان نجات خود از نابودی نهایی در راه بود. به گزارش منابعی یکی از تنظیم کنندگان راهکار فرار، نازیست صاحب منصب مارتین بورمان (Martin Bormann) (۴۵-۱۹۰۰) بود، که عملی کردن نقشه های فرار را بخشاً به سرهنگ اس.اس مشهور اسکورتزنی محول ساخت. در پائیز سال مزبور نقشه ها آماده بودند. از جمله با نازیست ها در دانمارک و سوئد تماس ها برقرار گردید. یکی از فراریان از طریق دانمارک ژنرال اس.اس والتر شلنبرگ (Walter Schellenberg) بود، که خود را به نزد دوست قدیمش گنت فالکه برنادوت (Folke Bernadotte) در سوئد رسانید. شلنبرگ شخص اصلی در مذاکرات عمیقاً محرمانه با نمایندگان متفقین در خصوص آزادسازی زندانیان به ویژه مهم از اردوگاه های کار اجباری در ازاء آزادی نازیست های رهبری کننده از اسارت قدرت های غربی بود. شلنبرگ به صورت وکیل شخص هیملر عمل می کرد. فراری مشهور دیگری کوئیسلینگ بلژیک ژنرال اس.اس دگرل بود. بر طبق اسناد منتشره او پس از آزادی دانمارک از اشغال آلمان نازی مخفیانه به کپنهاگ آمد. سپس در یک مین جمع کن آلمانی به همراه نازیست های عالی رتبه دیگری به اسلو (Oslo) روانه گردیده، از آن جا نیز مستقیماً با هواپیما به اسپانیا پرواز کرد، و چند سال دارای نقش تعیین کننده ای در جنبش فاشیستی تحت رهبری فرانکو بود. یکی از مخفیگاه های نازیست-های آلمانی در مسیر فرارشان بیمارستان جنگی اس.اس در قصر گرواستین (Gråsten) در جنوب شبه جزیره یولند بود. یک پزشک نازی مشهور ورنر هیده (Werner Heyde) مدیریت بیمارستان را برعهده داشت، که هم چنین مسئول قرار دادن اوراق جعلی در اختیار نازیست ها به هنگام حرکت شان به کپنهاگ یا هلسینگور (Helsingør) و از آن جا به سوئد و برخورداری از مساعدت دیگران بود. هیده در جعل اوراق بیماری و نظایرش مهارت داشت، و به مدد او نازیست های زیادی با حالت نواریچ شده و با اوراق جعلی مؤید بیماری های ساری نیازمند معالجه فوری از آن بیمارستان جنگی به سوئد فرستاده شدند.

ضمناً صلیب سرخ (Red Cross) نیز نقش عجیبی در رابطه با مسیر فرار نازیست ها بازی کرد. کارکنان این سازمان در چندین مورد به صورت رانندگان حمل و نقل

اشخاص مشکوکی عمل کردند. در را بطة با " حمل و نقل بیماران" از قصر گرواستین بعد ثابت شد، که خودروهای صلیب سرخ در موارد زیادی به حمل و نقل افسران اس.اس سرگرم بوده اند. نمایندگان جنبش مقاومت دانمارک در ژوئن ۱۹۴۵ به آن اندازه مدرک در این مورد دست یافتند، که به اداره صلیب سرخ در خیابان اُستر (Øster Allé) در کپنهاگ هجوم بردند. در این مورد فاش شد، که دو مدیر اداره - کوتولینسکی (Kottulinsky) و ارهارد (Erhard) - دارای سابقه مبهمی بودند. شخص اخیر عضو اس.اس بود، و ارهارد، یک پزشک آلمانی، نشان افتخار از شخص هیتلر دریافت داشته بود. نیز مقادیر چشمگیری اسلحه در اتاق های آن اداره انبار شده بود.

" مسیر شمالی فرار" دارای یک بُعد توطئه آمیز نیز بود. روشن شد، که آمریکایی ها در آخرین سال جنگ چند قرارداد سری با شماری نازیست عالی رتبه منعقد ساخته بودند. مشهورترین قراردادها آن بود، که مطابقش آمریکایی ها امکانات خروج قاچاقی چندین محقق عالی رتبه آلمانی و استخدام شان در صنایع اسلحه سازی و در محیط های پژوهشی آمریکا را فراهم ساختند. در زمره این نازیست ها ورنر فُن براون (Werner von Braun) بود. چند فقره از این گونه گُنشگری ها تحت عنوان " عملیات گیره کاغذ" (Operation paperclip) صورت گرفتند. هرگز به درستی معلوم نشد، که خروج قاچاقی نازیست ها از طریق منطقه اشغالی آمریکا در آلمان به بهاء دست یافتن آمریکایی ها به چه شماری از اسرار علمی آلمان و محققین بر جسته آن تمام شد. ولی موضوع استفاده از وجود نازیست ها در خدمات جاسوسی آمریکایی ها بر ضد روس ها روشن گردید. ابتداء آمریکایی ها شبکه جاسوسی گسترده رینهارد گلنس (Reinhard Gehlens) را " در اختیار آوردند". کلیه جاسوسان این شبکه نازیست های مؤمن و اغلب اس.اس بودند. ولی آمریکایی ها، توأمأ بنگاه مرکزی جاسوسی (سیا) (Central Intelligence Agency (CIA)، با یک دردسر رسوایی آمیز در این رابطه روبه رو گردیدند، خاصه هنگامی که افشاء شد جانی بزرگ آلمانی کلائوس باربی (Claus Barbie)، ملقب به " قصاب لیون"، در همکاری نزدیک با سیا بوده، همزمان با این که آمریکایی ها به فرانسوی ها باورانیده بودند، که یاور آن ها در جست و جوی باربی بودند! باربی یک سال و نیم پس از جنگ در آلمان مخفیانه می زیست. سیا از قرار معلوم به خوبی از این قضیه مطلع بود. بعد در نوامبر ۱۹۴۶ باربی در حال فرار از مسیر شمالی به دست بریتانیایی ها افتاد. به عبارت دیگر " قصاب لیون" می باید به وسیله واسطه هایی در منطقه اشغالی آمریکایی ها در آلمان از آن کشور قاچاقی خارج گردانده شود! ظاهراً باربی قصد رسانیدن خود به ایالات متحده آمریکا از مسیر شمالی را داشته بوده باشد.

تحقیقات نشان داد، که مهم ترین شخص مسئول شبکه فرار نازیست ها در اسکاندیناوی کارلوس پینیرو (Carlos Pineyro) آرژانتینی بود. او از طرف دیکتاتور آرژانتین خوان پرون (Juan Peron) (۱۹۷۴-۱۸۹۵) ارسال شده بود، که مایل به وارد نمودن نازیست های آلمانی به کشورش و استفاده از وجود آن ها در ارتش، خدمات اطلاعاتی و جاسوسی (با تخصص نازی ها در اسلوب های شکنجه)، تحقیقات علمی، صنعت و

زمینه های دیگری بود. پینیرو می باید موزون سازنده و " امتحان کننده " و دسته بندی کننده نازیست های قابل استفاده در آرژانتین باشد. او با وجود آن که مقدار زیادی پول به همراه داشت، مطالبه می کرد، که نازیست ها خود هزینه فرارشان را به پردازند. پینیرو اداره مرکزی را در کپنهاگ برقرار ساخت، و با همکاری کنسول آرژانتین مؤثر (Muerret) و یک شبکه از نازیست های دانمارکی، اشخاص عالی رتبه پلیس و دیگر مقامات " مسیر شمالی فرار " نازیست های آلمانی را به کار انداخت. در زمره همکاران معروف پینیرو رییس خدمات اطلاعاتی پلیس دانمارک تروئلس هاف (Troels Hoff) بود، که ضمن تهیه اجازه غیرقانونی سفر نازیست بزرگ و کارخانه دار فرانکس هوگو استرنک (Franz Hugo Streng) به دانمارک افشاء گردید. هاف در ضمن چهره ای آشنا در دنیای زیرزمینی کپنهاگ بود. نام او در قضیه تبهکاری موسوم به " قضیه عنکبوت " (Edderkop - sagen) بارها ذکر شد. او به خوبی با سرکرده مرموز شبکه عنکبوت، هم چنین با چند شخص تبهکار بزرگ در منطقه وستربرو (Vesterbro) کپنهاگ مرتبط بود. نازیست های آلمانی و دانمارکی از دنیای زیرزمینی کپنهاگ برای تهیه اوراق جعلی و سفر به سوئد از " مسیر شمالی فرار " به خوبی استفاده نمودند. هاف نقش عمده در این قضیه بازی می کرد. مدرسه خیابان آلس (Alsgade Skole)، بازداشتگاه مهم ترین جنایت کاران جنگ و نازیست ها، در اختیار او بود. هاف در زمان جنگ یک دوست صمیمی رییس گستاپو (Gestapo) در " عمارت شل " (Shell - huset) کارل هینز هافمان (Karl Heinz Hofmann) به شمار می رفت.

همیاران ویژه دیگر شبکه فرار نیز " گروه های گرگینه " بودند. مبدع این گروه ها بورمان بود. گروه ها می باید به صورت گروه های ویژه خراب کاری و ترور، با هدف به تأخیر افکندن پیشروی دشمن عمل نمایند. یکی از شناخته شده ترین این گروه ها در دانمارک " گروه پیتر " (Peter - gruppen)، شامل اعضاء بدنمای از دسته بروندوم (Brøndum - bande) به سرکردگی یک اس.اس به نام هنینگ بروندوم (Henning Brøndum) بود. بسیاری از گرگینه های دانمارک در آلمان آموزش مخصوص دیده بودند، و در ماه های آخر جنگ نقش ضدخراب کاران (ضد اعضاء خراب کار جنبش مقاومت) را بازی می کردند. " گروه های گرگینه " ی دانمارک در شبکه فرار نازیست ها گنشگر بودند. شماری شان خود به فکر فرار افتادند، اما به زندان افکنده شدند. شمار دیگرشان هنوز در گنشگری های پسا جنگ نازیست ها طی سال های ۴۸ - ۱۹۴۷ شرکت داشتند. در دانمارک سرکرده بزرگ ترین " گروه گرگینه " خیاطی به نام امانوئل پترسن (Emanuel Petersen)، ملقب به " ماله " (Malle) بود. او سابقاً اس.اس بود، و به صورت داوطلب در جنگ فنلاند شرکت داشت. او روابط خوبی با دنیای زیرزمینی کپنهاگ، توأم با محیط " عنکبوت " برقرار کرده بود. پس از پایان جنگ چند ماهی در زندان به سربرد، و بعد نقش بسیار گنشگرانه ای در " مسیر شمالی فرار " داشت. او همیشه قادر به دست یافتن به ماهی گیران و صاحبان غیرفضول کشتی های کوچک برای حمل اشخاص مشکوک به سوی دیگر گذرگاه آبی (سوئد) در ازاء دریافت وجوه بود. رابط های سوئدی او در

مالمو (Malmö)، لوند (Lund)، هلسینگبورگ (Hälsingborg) تحویل گیران مسافران قاچاقی بودند. در شهر اخیر مهم ترین قاچاقچی انسان برور فولکه نواستراند (Bror Folke Nystrand) سکونت داشت. او از دوازده سالگی به عضویت حزب ناسیونال سوسیالیستی سوئد (Svenska Nationalsocialistiska Partiet) درآمد، بعد به دبیرکلی سوسیالیست های ملی سوئد (Sveriges Nationelle Socialister) برگزیده شده بود. او یک نازیست متعهد و متعصب بود. در جریان جنگ به عضویت اس.اس آلمان درآمد، ولی پس از مدت کوتاهی در جبهه یوگسلاوی پیشین و بعد در جبهه شرق کار نظامی را ترک گفت. برخلاف تصور او جنگ آن قدرها "باشکوه" نبود. او در ۱۹۴۳ به میهن بازگشت داده شد. در سوئد تمایلش به خدمت جاسوسی برای آلمانی ها را ابراز کرد. زمانی که رابط های آلمانی با او برای همکاری در ترتیب دادن مسیرهای فرار تماس گرفتند، خود را کاملاً حاضر به خدمت نشان داد. او به کپنهاگ سفر نمود، و طبق دستور با "ماله" تماس گرفت. نواستراند خود را شخص مستعدی نمایاند. مسکن جادار او در هلسینگبورگ برای اختفاء فراریان و باربنه شان مناسب بود. او در ضمن تماس گسترده ای با چند مالک و اعیان همفکر نازیست ها داشت.

گروه دیگری، که ابتداء در ۱۹۴۷ برملاء شد، یک "گروه گرگینه"ی کپنهاگی به سرکردگی یک جاسوس آلمانی سابق به نام رودولف ام. لیونگبرگ (Rudolf M. Ljungberg) بود. او رابطه خوبی با ادلويس (Edelweiss)، شبکه ای که مانند آنسا و تشکیلات دیگر به خارج ساختن قاچاقی نازیست ها از آلمان سرگرم بودند، برقرار کرده بود. "گروه گرگینه"ی لیونگبرگ مرکب از ۱۰-۱۲ عضو بود، و موفق به خارج ساختن قاچاقی ۵۰ نازیست مهم و راهی نمودن شان به آمریکای جنوبی گردید. ضمن بازپرسی پلیس از لیونگبرگ او ادعا کرد، که از جمله بورمان مشهور را فراری داده است، ولی پلیس باورش نکرد.

نروژ نیز جزیی از راهبرد مسیر شمالی فرار بود. نازیست های آلمانی زیادی از طریق نروژ فراری داده شدند. هم چنین نازیست های نروژی بسیاری پس از جنگ به خارج گریختند. در حدود ۱۰۰۰۰۰ نروژی به برآورد جنبش مقاومت نروژ در معرض سوء ظن همکاری با آلمانی ها یا خیانت به میهن قرار داشتند. در نروژ نیز "گروه های گرگینه" تشکیل یافته بودند. اما شبکه نروژی به اندازه شبکه های دانمارکی و سوئدی مؤثر نبودند. هنگامی که مقامات در دانمارک و سوئد در ۴۸-۱۹۴۷ به طور جدی آغاز به کشف مسیرهای فرار و مسئولین شان نمودند، توجه مقامات نروژ نیز به گنشگری-ها در این زمینه معطوف شد. روزنامه نروژی *Afterposten* (پست عصر) نوشت: "شکی نیست، که بخش اعظم پول به یک جنبش زیرزمینی نازیست های نروژی، که هرچند وجودش فعلاً مسلم نیست (...). از سوئد می رسد، که در آن جا سرمایه نازیستی قابل توجهی پنهان شده است. حتی مأمورین گستاپوی آلمان، که در زندان هستند، علناً از سوئد کمک اقتصادی دریافت کرده اند." بعد برآورد شد، که ۳۰۰ نازیست نروژی قاچاقی

به آرژانتین روانه کرده شده اند. در زمرة شناخته شده ترین آن ها کاهر (Kahr)، یکی از جلادان ترسناک شکنجه تحت جنگ بود.

احتمالاً "مسیر شمالی فرار" دو سال در کار بود. با این که آن در ۱۹۴۷ از هم پاشید، ولی قلاچاق انسان در حجم کم تری باید تا اواخر ۱۹۴۸ ادامه داشته باشد.

بنا نهادن و توسعه دادن شبکه

روئای وحدت نازیست های دنیا اساس تشکیل اتحادیه جهانی ناسیونال سوسیالیست ها (دابلوی یو.ان.اس) (Worlds Union of National Socialists (WUNS)) بود. یکی از دست اندر-کاران ایجاد این اتحادیه حزب نازی آمریکا (American Nazi Party) بود، که از خاتمه جنگ جهانی به بعد در عمل بود. حزب به خوبی سازمان داده نشده، و تنها قادر به گردآوری پیروان کم شماری در جلساته‌اش بود. اغلب اعضاء حزب را خارجی‌ان و هوس بازانی تشکیل می دادند، که در میان گروه های راست تندرو مختلف نوسان داشتند. دابلوی یو.ان.اس تحت رهبری دست راستی تندرو معروف لینکلن راکول (Lincoln Rockwell) (مقت. ۶۷-۱۹۱۸) قرار داشت، که خود را یک شخصیت سیاسی مهم به شمار می آورد، و از نویسندگان نشریه National Socialist World (دنیای ناسیونال سوسیالیست)، منتشره کننده اخبار گُنشگری های نازیستی عالم بود. دابلوی یو.ان.اس نامش را به حزب سفیدپوستان ناسیونال سوسیالیست (National Socialist White People's Party) تغییر داد. اما این امر نیز به فراهم آوردن اعضاء بیش تری منجر نگردید.

آلمان، ایالات متحده آمریکا و انگلستان تنها کشورهایی نبودند، که در آن ها راست تندرو پس از جنگ توسعه یافت. در ایتالیا فاشیسم در ۱۹۴۶ با تأسیس یافتن جنبش اجتماعی ایتالیایی (Movimento Sociale Italiano) در صحنه سیاست ایتالیا ظاهر شد. مبتکر آن جورجو آلمیرانته (Giorgio Almirante) (۸۸ - ۱۹۱۴)، یکی از وزراء دولت سابق موسولینی، بود. او از رویارویی حقوقی مبهم پس از جنگ جان سلامت به دربرده، و اکنون دیگر بار به میدان درآمده بود. عکس های موسولینی از نو جلو کشیده شد، و از آن پیشوا یک شهید فاشیسم ساخته شد، با این نتیجه که اندیشه های او به صورتی جلا داده شد که رهنمود راست تندرو در ایتالیا گردید. حزب فاشیست ایتالیا مداوماً در انتخابات محلی و مجلس شرکت کرده، و آرائش بین شش - هفت درصد نوسان داشته است. امروزه چندین گروه نازیستی و فاشیستی در ایتالیا در عمل می باشند. در اثر ترس دموکرات-های مسیحی از طیف چپ، مجلس از ممنوع ساختن مستقیم گُنشگری ها و سازمان-های تندرو، به ویژه فاشیستی، خودداری نموده است. در نتیجه حزب فاشیست پیشرفت داشته. حزب در ۱۹۹۴ نامش را به اتحاد ملی (Allianza Nazionale) تغییر داد. به چند پُست وزارت در چند دولت ائتلافی دست یافت. حزب فاشیست شکیبایی دموکرات های مسیحی را با پشتیبانی از آن ها در مواردی تلافی کرده است.

در فرانسه یک طیف راست قوی پس از جنگ در عمل بوده است. به ویژه با جبهه ملی (*Front National*) باد به بادبان طیف راست افتاده است. در سطح محلی حزب پُست شهردار در چند نقطه را اشغال کرده است. در فرانسه، کشوری که مهاجرت از آفریقای شمالی به آن پیوسته محرک احساسات مردم بوده و هست، احزاب نازیستی و دست راستی تندرو از امکان مناسبی برای تصاحب آراء برخوردار گشته اند. به ویژه جبهه ملی با انتخاب سیاستمدار مجادله آمیز ژان ماری لو پن (*Jean Marie Le Pen*) (و. ۱۹۲۸) به رهبری حزب به کسب آراء افزون تر مردم موفق گردید. لو پن بعد با نظرات دست راستی مردم فریبانه و حملات خشم آلودش به مهاجرین حزبش - توأم با بحث سیاسی در فرانسه - را چند درجه بیش تر به راست منحرف ساخت. موضوعات بحث لو پن را نشریه *راست نو* عرضه داشته، و نظرات لو پن دارای بازتاب وسیعی بوده است. ایدئولوژ و "گلوساز" لو پن، یوان بلوت (*Yvan Blot*)، مدتی عضو پارلمان اروپا (*European Parliament*) و برای زمانی مشاور جمهوری خواهان آلمان، می باشد. رابطه او با دوایر نازیستی بر کسی پوشیده نیست. او از جمله در جلسه بزرگی در مونیخ در آغاز دهه ۹۰ شرکت داشته است، آن جا که مورخ و "تجدیدنظر طلب" بریتانیایی دیوید ایروینگ (*David Irving*) (و. ۱۹۳۸) برای مدعوین اروپایی دست راستی تندرو مدارک "علمی" دال بر این ادعا عرضه داشت، که قتل عام یهودیان و غیره به دست نازی ها هرگز روی نداده است. در زمستان ۱۹۹۸ در حزب لو پن به ضدیت با او و شکل رهبری دیکتاتورمنشانه اش پرداختند. شخص شماره دو حزب برونو مگره (*Bruno Mégret*) (و. ۱۹۴۹) شایعه مبنی بر نشستن عنقریب او به جای لو پن را پراکند. این شایعه لو پن را مجبور از عمل ساخت، و او طی ۱۹۹۹ به پاک سازی مخالفین حزبیش پرداخت. از ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۱ دختر لو پن، ماریانه لو پن (*Mariane Le Pen*) (و. ۱۹۶۸) رهبری جبهه ملی را به دست گرفت، بی آن که تغییری در رویکردهای اساسی حزب صورت گیرد.

اسپانیا پس از جنگ جهانی سال های سال یک پایگاه محکم جنبش های راست تندرو بود. علت اولاً این که دیکتاتوری فرانکو بیش از آن دیگران سرسختانه و نفوذش در جامعه اسپانیا ژرف بود. این کشور به یک کانون ملاقات فاشیست های جهان تبدیل گردید. دولت های پی در پی سازمان های فاشیستی کشور را آزاد گذاشتند، و دیدار میهمانان با تعلق به فاشیسم یا نازیسم از اسپانیا هرگز مسئله ای برای دولتمردان آن نبود. در ۱۹۷۷ گزارشی چاپ شده در مجله اسپانیایی *Cuadernos Para el Dialogo* (کتابچه- های گفت و گو) مبین این بود، که بیش از ۱۰۰ سازمان فاشیستی در کشور گنجشگری داشتند. یکی از وحشت ناک ترین آن ها سازمان ترور اتحاد رسالتی ضدکمونیستی (*آ.آ.آ. Alianza Anticomunista Apostolica(AAA)*) بود، که طی ۷۷- ۱۹۷۶ یک رشته قتل و خراب کاری خشونت آمیز مرتکب گردید. گروه دیگری ضدتروریسم ای.تی.آ (*Antiterrorisme ETA*) نام داشت، که در حقیقت هدف پلیسی مبارزه بر ضد سازمان باسک و آزادی (ای.تی.آ) (*Euskadi Ta Askatasune(ETA)*) را دنبال می کرد، و خود به یک سازمان تروریستی تبدیل گردید. این سازمان چند بار متهم شد، که به ترتیب دادن قتل و خراب-

کاری به شکلی می پردازد، که ای.تی.آ مسئول آن ها وانمود گردد. گروه دیگری نظم نوین (Orden Nuevo)، شعبه اسپانیایی یک سازمان فاشیستی بین المللی است، که خود را به چند واحد کماندویی کوچک با اسامی ای از قبیل " کماندوی آدولف هیتلر" (Commando Adolf Hitler)، " کماندوی گوبلس" (Commando Goebles) و " کماندوی بنیتو موسولینی" (Commando Benito Mussolini) تقسیم کرده است. این سازمان نیز چون سازمان های نظیرش به تعقیب و آزار مخالفین سیاسی، به ویژه کمونیست ها، مشغول می باشد.

یک دست راستی تندرو شاخص در نخستین سال های پسا جنگ جهانی سرهنگ اس.اس سابق اسکور تزنی بود. او چند سال نقش عمده هم در فاشیسم اسپانیا و هم در فاشیسم بین المللی برعهده داشت. او تا اواسط دهه ۷۰ گنجشگری سیاسی ویژه اش را از اداره خود با نام " صادرات - واردات" (Export - Import) به عمل می آورد. در جوار اداره او اتحادیه ضدکمونیستی دنیا (World Anti-Communist League) تحت حمایت سیا اداره مرکزیش را دایر ساخته بود. در این اتحادیه فاشیست ها و نازیست های عالم به مقصود مذاکره حول گنجشگری مشترک و راه های انتقال پول به واحدهای کماندویی ویژه و ماده تبلیغات ملاقات می نمودند. بین اسکورتزنی و خدمات اطلاعاتی اسپانیا همکاری نزدیک وجود داشت. بدینوسیله فاشیست ها و نازیست ها از امکان خوب آگاهی از نحوه گنجشگری خدمات اطلاعاتی در ممالک در جهت کنترل و ثبت و ضبط هویت گروه های راست تندرو برخوردار بودند.

در اطریش سنت های تاریخی همفکری و همراهی با نازیسم وجود داشته است. چنان که می دانیم هیتلر - خود اصلاً یک دهقان زاده اطریشی و ولگرد سابق وین - اطریش را جزو آلمان و یک متحد طبیعی تلقی می کرد. با پایان جنگ جهانی دولت اطریش احزاب نازی در آن کشور را ممنوع ساخت. اما این اقدام مانع از آن نگردید، که سریعاً چند حزب دست راستی تندرو تشکیل بیابند، از جمله اتحادیه مستقلان (Unabhängige Verbände) به صورت مجمع نازیست های پیشین. در ارتباط با اردوگاه توقیف " گلاسنباخ" (Glasenbach)، که در آن جا نازیست های بسیاری پس از جنگ حبس شدند، یک شبکه نازیستی دایر گردید. ضمناً همین زمینه نشأتگاه سازمان هایی چون دسته جوانان ملی (Nationales Jugend Korps) و اتحادیه ملی (Nationalliga)، سازمان های نازیستی نو و فاشیستی، بود. بعد هم چنین حزب آپوزیسیون وفاداری پارلمانی عالی به مردم (Volkstreue Ausserparlamentarische Opposition) پدید آمد، که به تلاش سازمان دهی نیروهای دست راستی در اطریش پرداخت. یک وجه مشخصه حزب نیز ترتیب دادن "آموزش کادر" گروه های یورش ویژه بود، که می باید آماده عمل در روز تصرف قدرت از سوی حزب با شدند. نخستین حزب نازی واقعی در ۱۹۶۷ در ولس (Wels) در شمال اطریش با نام حزب ناسیونال دموکراتیک (ان.بی.پی)، به تقلید از حزب دست راستی تندرویی به همان نام در آلمان - که در پیش از آن سخن رفت - تشکیل یافت. مؤسس حزب در اطریش نازیست معروف نوربرت بورگر (Norbert Burger) (۱۹۲۹ - ۹۲)، پروفسور در

دانشگاه اینسبروک (Innsbruck) بود. او در زمان تأسیس حزب به تقلید از هیتلر گفت، که به نظر او کشوری به نام اطریش وجود ندارد، اما فقط "یک ایالت اطریش در امپراتوری بزرگ آلمان". *ان.بی.پی* در اطریش از آغاز کار به برقراری یک "دسته یورش" به صورت واحد رزمی با اعضاء اونیفورم پوش و مسلح به باتون های آهنی، که به آن ها مخفیانه کاربری سلاح گرم نیز آموزش داده می شد، پرداخته است. حزب به کرات در خشونت- کاری بر ضد مهاجرین و یهودیان شریک بوده است. یکی از اهداف منفور حمله حزب صدر اعظم یهودی الاصل اطریش برونو کریسکی (Bruno Kreisky) (۹۰- ۱۹۱۱/ ص.اع. ۸۳- ۱۹۷۰) بوده است. حزب در اوج قدرتش ۵۰۰۰ عضو داشته است. نازیست های اطریش هم- چنین خود را در چند سازمان دست راستی تندرو دیگر مخفی ساخته اند. باشگاه های ورزشی به نقاط تجمع گروه های نازیستی تبدیل گشته اند. نیز چند سازمان کهنه- کاران در شبکه نازیستی نو گنشگر هستند. شناخته شده ترین آن ها رفاقت ۴ (Kameradschaft IV) نام دارد، که رهبرش برای مدتی یک افسر پیشین اس.اس به نام فلیکس رینر (Felix Reiner) بود. او به ۳۰ سال زندان به جرم جنایات جنگی محکوم گردیده بود، ولی پس از گذراندن چند سال در زندان آزاد گردیده، و یک شخص مورد پرستش در دوائر نازیستی اطریش می باشد. *ان.بی.پی* سپس نسخه پاکیزه اش را با حزب آزادی اطریش (Freiheitliche Partei Österreichs) یافته است، که رهبر مشهور فریبنده آن در بعد یورگ هایدنر (Jörg Haider) (۲۰۰۸- ۱۹۵۰) بود. او از آغاز موافقتش با نازیسم به شیوه خود را پنهان نمی داشت، و در یک نقطه زمانی در یک جلسه بزرگ نازیست ها در وین شرکت و سخنرانی نمود. از همان جا بود که تحسین او سربازان اس.اس پیشین را، که به نظر او "سربازان شجاع و درخور توجه بودند، که وظیفه شان را در قبال ملت و کشورشان انجام می دادند" زبانزد شد. حزب آزادی اطریش دارای تماس نزدیکی با چند سازمان نازیستی نو در آلمان قرار دارد. هر چند این واقعیت از سوی حزب تکذیب گردیده، ولی اسناد به دست آمده نزد نازیست های آلمانی مؤید صحت امر می باشد. یکی از گنشگران در حزب آزادی اطریش نازیست مشهور یورگن هاتزنبیشلر (Jürgen Hazenbichler) می باشد، که نمایندگی سازمان دابلوی.یو.ان.اس در اطریش را برعهده داشته، جزو رهبری جبهه ملی، هم چنین با تماس نزدیک با چند سازمان نازی در آلمان بوده است. از اولین روز تأسیس حزب آزادی اطریش هاتزنبیشلر مشتاقانه زیر علم آن رفته، طی زمان کوتاهی به یکی از نویسندگان پیشرو حزب حزب تبدیل شده است. او در ۱۹۹۱ سردبیری روزنامه دانشجویی *Identität* (هویت) را عهده دار گشته است.

هلند نیز پس از جنگ جهانی نقش مهمی به عنوان کانون یک رشته گنشگری نازیستی نو بازی کرده است. همانند دانمارک، هلند در زمانی زود به وسیله آلمان اشغال گردید، و قدرت اشغالگر در هلند خشن تر بود. در هلند طی دهه ۳۰ چند گروه نازیستی پدید آمدند، که سریعاً به همکاری نزدیک با قدرت اشغالگر پرداختند، و به نفوذ قابل توجهی در زمان اشغال هلند دست یافتند. در مقابل، یک جنبش مقاومت نیرومند تشکیل گردید. پسا جنگ دولت هلند به سرعت قانون ممنوعیت سازمان ها یا

احزاب نازیستی را تصویب نمود. اما این اقدام مانع از برقرار شدن یک شبکه نازیستی در هلند نگردید. هدف از آن یآوری به نازیست ها و زنده نگاه داشتن اندیشه نازیسم بود. یکی از اجزاء شبکه خود را اتحادیه شمالی (Northern League) نامید. بعد تشکلات حزبی رخ نمودند؛ به عنوان نمونه حزب بوئرهای (Boerenpartij)، که از بدو امر دارای همکاری نزدیکی با ان.بی.پی آلمان بود. تماس با نازیست های نو دانمارک توسط فلوری روست فان تورنینگن - هوپل (Florie Rost van Torningen - Heubel)، موسوم به " بیوه سیاه"، بیوه یک رهبر نازی پیشین خودکشی کرده پس از جنگ، با ملاقات او در اواسط دهه ۸۰ با رهبر نازی دانمارکی ریس - کنودسن برقرار گردید. در ۱۹۷۱ یک حزب نازیستی تازه در صحنه سیاست هلند ظاهر شد. آن اتحادیه مردم هلند (Nederlands Joop - unie)، منشعب از اتحادیه شمالی بود. رهبر حزب یوپ گلیمروین (Joop Glimmerveen) (۲۰۲۲-۱۹۲۸) نام داشت. یک سازمانده ماهر به عنوان دست راست او عمل می کرد، که افسر اس.اس پیشین ات وولسینک (Et Wolsink)، با تماس نزدیکش با نازیست های دنیا بود. حزب چند سال پس از تأسیسش با مشکلات روبه رو گردید. شماری از اعضا آن به جرایم جنایی محکوم شدند، و رویکرد دولت به حزب، توأم با هجوم های پلیسی سخت تر شد. حزب تازه ای با نام دموکرات های میانه رو (ئی.دی.سی) (Centre Democrates (CD)) تقریباً با نقطه نظرات حزب پیش و ظاهر خرده بورژوایی پسندیده تأسیس گردید. ولی حزب قربانی تفرقه داخلی شد. رهبر آن هانس یانمات (Hans Janmaat) (۲۰۰۲-۱۹۳۴) مورد انتقاد قرار گرفت، که بیش از حد انعطاف به خرج می داد، و سرانجام از حزب اخراج شد. البته چند قضیه ناراحت کننده در رابطه با سوء استفاده از موجودی صندوق حزب و تضاد فزاینده بین نازیست ها و بی مویان نو تشکیل شده نیز وجود داشت. در ۱۹۸۶ فراکسیونی از حزب انشعاب نمود، و به حزب تازه حزب دموکرات های میانه رو ۸۶ (Centre Democrates '86) تبدیل گشت. این حزب راه جنگجویانه تری به ویژه در رابطه با مهاجرین در پیش گرفت. ناگهان یانمات دوباره در رأس حزب نو ظاهر، و به نمایندگی حزب در مجلس انتخاب گردید. نقطه نظرات او حادثتر شد. بی موی معروفی را به ریاست سازمان جوانان حزب برگزید، و نسبت به دولت و سیاست آن در قبال مهاجرت و مهاجرین جنگجو تر شد. او به انتخاب کنندگانش قول داد، که " ما در اولین فرصت جامعه چندفرهنگی را منحل خواهیم کرد." او به چند جریمة نقدی به علت بیانات نژادپرستانه محکوم گردید. از جمله درباره وزیر دادگستری کشور گفت: " او باید معزول شود. او دارای اصل یهودی است!"

در بلژیک نیز راست تندرو موقعیتش را اعتلاء بخشیده است. یک گزارش اخیر حاکی از وجود ۲۵ سازمان بزرگ و کوچک دست راستی تندرو در کشور است، که بعضی شان خاصه مسلط هستند. یکی از آن ها بلوک فلامانی (Vlaams Blok) (نیز موسوم به حزب فلامانی)، متشکله در ۱۹۷۹ می باشد. این حزب پیش از همه برآیند کوشش برای احیای حزب فاشیستی پیشین تحت جنگ جهانی است. از حزب یک گروه بسیار جنگجوی نازیستی به نام نظم جنگجوی فلامانی (وی.ام.او) (Vlaams Militanten)

(Orde(VMO) تجزیه شده، که چندین حمله جسمانی به مهاجرین به عمل آورده است. حزب در ۱۹۸۶ در انتخابات شرکت جسته، دو نماینده به مجلس فرستاده، و در ۱۹۸۹ یک نماینده حزب برای پارلمان اروپا برگزیده شده است. در ۱۹۸۹ جبهه ملی (اف.ان) (Front National(FN) به صورت خواهر جبهه ملی فرانسه تشکیل یافته است. در ۱۹۹۱ یک نماینده این حزب برای مجلس برگزیده شده است. وحشیانه ترین کُنشگری های ضدمهاجرین به وسیله وی.ام.او صورت گرفتند. شماری از اعضاء آن دستگیر شدند. یک انبار بزرگ اسلحه متعلق به آنان نیز کشف گردید. سه سال بعد مجلس وی.ام.او را ممنوع ساخت، و بخش اعظم اعضاء به زندگی زیرزمینی روی آوردند. گروه از جمله با نام اودالرینگ (Odalring) نقش مهمی در شبکه نازیست های اروپا بازی کرده است. مکان ویژه ای در شبکه بین المللی نازیست ها را ممالک آمریکایی جنوبی آرژانتین و اروگوئه احراز کرده اند. در رژیم دیکتاتوری پرون آرژانتین به یک جاذبه برای نازیست ها بدل شد. در این جا آن ها علاوه بر امکان آغاز زندگی نو و کسب درآمد، از امکان بازسازی آشکار سازمان های نازیستی برخوردار شدند. در آرژانتین اس.اس. پیشین اولریش رودل (Ulrich Rudel) شبکه ای با نام رفیق (Kameraden) با تکلیف برقراری رابطه فی مابین نازیست های سراسر دنیا ایجاد نمود. آجودان سابق وزیر تبلیغات آلمان نازی گوبلس، ویلفرید فُن اُونس (Wilfried von Ovens) نیز در آرژانتین به نشر Freie Presse (مطبوعات آزاد)، که با حرارت و غرور درباره نقشه های بزرگ تازه نازیست ها می نوشت، پرداخت. هم چنین نازیست های پیشین در پشت انتشارات "راه" (Weg) قرار داشتند، که به پخش مواد ضدیهودی در دنیا سر گرم بود. به ویژه در دهه ۵۰ کتب و نشریات از این دو منبع در دوایر راست تندرو اروپا دست به دست می گشتند. مواد اغلب در آلمان، سوئیس و اطریش توزیع می شدند.

راه پیمایی دوباره ناسیونال سوسیالیست ها

پس از آن که جان کریستماس مولر (John Christmas Møller) (۱۹۴۸-۱۸۹۴)، سیاستمدار محافظه کار، در ۴ مه ۱۹۴۵ در لندن (London) از رادیو پیغام آزادی دانمارک را خواند، تعقیب و دستگیری نازیست های دانمارکی به جریان افتاد. سازمان های نازیستی منحل، و خطوط ارتباط بین حزب نازی مادر در آلمان و شعبات آن در دانمارک قطع گردید. اما روابط کاملاً از بین نرفت. چند سال از آزادی نگذشته پیوند تازه بین نازیست های آلمانی و دانمارکی برقرار گردید.

در دوره ۴۵-۱۹۳۰ کم و بیش ۳۹۰۰۰ تن عضو دی.ان.اس.آپی بودند. در همان دوره ۲۹ شکل حزبی با اساس نازیستی در دانمارک وجود داشتند. اولین شان حزب ناسیونال سوسیالیست دانمارک (Dansk Nationalsocialistiske Parti) به تأسیس اینار واین (Ejnar Vaaben) (۱۹۰۲-۹۷) بود. حزب نشریه Hagekorset (صلیب شکسته) را بیرون می-

داد. پس از این حزب، دی.ان.اس.آ.پی به رهبری کای لمبکه (Cay Lembcke) (۱۹۶۵-۱۸۸۵) در ۱۹۳۰ تأسیس یافت. رهبر بعد حزب کلائوسن حزب دیگری به نام حزب کارگر ناسیو-نال سوسیالیست دانمارک یولند (Danmarks Nationalsocialistiske Arbejderparti Jylland) را در ۱۹۳۳ ایجاد نمود، که از ۱۹۴۳ به حزب اصلی، دی.ان.اس.آ.پی تبدیل گردید. حزب جراید Nationalsocialisten (ناسیونال سوسیالیست)، Byens Blad (روزنامه شهر)، Hagekorset over København (صلیب شکسته بر فراز کپنهاگ) و Fædrelandet (میهن) را انتشار می داد. در توضیح اساس حزب در بند ۱ برنامه آن گفته می شد: "حزب کارگر ناسیونال سوسیالیست دانمارک طالب بهبودی زندگی مردم دانمارک از لحاظ اقتصادی و اخلاقی بر اساس فرهنگی و نژادی نوردیک می باشد." نازیست ها عمدتاً از روستاها عضوگیری می کردند، و این بی شک به علت بحران بزرگ کشاورزی در دهه ۳۰ بود. نازیست ها هم چنین موفق به گرد آوری طرف داران زیاد در جنوب شبه جزیره یولند گردیدند، که علت آن را بعد تحلیل گران برآیند مسائل اقتصادی منطقه پس از وحدت مجدد بخشی از یولند جنوبی با دانمارک در ۱۹۲۰ استنباط نمودند.

پس از آزادی از اشغال قریب ۱۳۵۰۰ دانمارکی به جرم "گنشگری ضدمیهنی" دستگیر و به زندان بلند یا کوتاه مدت محکوم شدند. ۶۹۴۷ نفر به جرم عضویت در واحد وافن اس.اس و دیگر واحدهای نظامی آلمان، و ۱۶۵۱ نفر به جرم عضویت در واحدهای نازیستی بومی، از جمله هیپو (Hipo)^۷، به مجازات رسیدند. رهبر نازی در دانمارک کلائوسن در "اردوگاه فاره هوس" (Fårehus Lejren) حبس شد، و در همان جا پیش از فرصت حضور در دادگاه مُرد. آوه اچ. آندرسن (Åge H. Andersen) (۱۹۶۸-۱۸۹۲)، یهودستیز تندرو از دی.ان.اس.پی، به هشت سال زندان محکوم شد. هم چنین اعضا بسیاری از حزب نازی به زندان افکنده شدند، ولی آبدیده گان اینان ایمان شان به نازیسم را ترک نکردند، و پس از آزادی از زندان رابطه شان با نازیست های پیشین را از نو برقرار ساختند. در زمره آنان اس.اس سابق آرتور ارهارت (Arthur Erhardt)، افسر پیشین در خدمت آلمانی ها اریک لیروم (Erik Lærum) بودند. هر دو اینان به مردم اروپا (Nation Europa)، یک گروه نازیست آلمانی با شعبات در چند کشور، توأم دانمارک، پیوستند. یک گنشگر جالب توجه دانمارکی نویسنده و ایدئولوژ نازی وابن، فارغ التحصیل از رشته زبان آلمانی و تاریخ بود. او طی دهه ۳۰ تماس های مهمی با نازی های آلمان برقرار کرده بود، و کورانه تصرف قدرت از سوی هیتلر و جنگ افروزی او را می ستود. او شخصاً با هیتلر و هرمان گورینگ (Herman Göring) (۱۹۴۶-۱۸۹۳)، رایش مارشال - که می گفت: "وقتی من اسم فرهنگ را می شنوم، طپانچه ام را می کشم!" - نیز ملاقات کرد. وابن تحت اشغال دانمارک در دوره های درس برای اس.اس ها تدریس می کرد. وابن نویسنده پرکار نازیست های دانمارکی بود. از او در حدود ۲۰ کتاب و نوشته درباب نازیسم انتشار یافت. دو عنوان از آن ها بودند: Hitler. Hagekorset over Tyskland (هیتلر. صلیب شکسته بر فراز آلمان)، Hagekorset over Danmark (صلیب شکسته بر فراز دانمارک). وابن پس از جنگ و از سرگذراندن ۳ سال حبس در زندان نیز به نوشتن درباب

نازیسم ادامه داد. اندیشگی او اختلاطی است از افکار نیکلای اف.اس. گرونتویگ (Nikolaj F.S. Grundtvig) (۱۸۷۲-۱۷۸۳)، تاریخ اساطیر نوردیک، تأملات نژادی و فلسفه انسان برتر. او از دهه ۵۰ تا آغاز دهه ۸۰ منظم‌اً در مجله دست راستی تندرو آلمانی مردم اروپا می نوشت. هم چنین در اقدام یک گروه نازیستی برای ایجاد " انتشارات نوردیک" (Nordisk Forlag) اشتراک مساعی داشت. این انتشارات به پخش یک رشته جزوه و کتاب با هدف بی اهمیت ساختن جنایات جنگی آلمانی ها و ستایش رؤیای امپراتوری جهان شمول آلمان با نیروی شکل دهی نازیستی دنیا پرداخت. از واین در ۱۹۵۲ کتاب *Europa under kontinenternes opmarch* (اروپا تحت راه پیمایی قاره ها) انتشار یافت. این کتاب دو جلدی به همراه جزوات آلمانی با چاپ ناپسند درباب اندیشه های اساسی نازیسم و خطر یهودیت و خطر سرخ ها در دوایر بسته دست به دست می گشتند. مضحک این که واین مدتی در " بایگانی دولتی دانمارک" استخدام گردید، و گفته شده، که مقادیری ماده ضبط شده درباره نازیست ها را قاچاقی در اختیار رابط های قدیمش قرار داده است. شماری از نوشتجات واین هنوز تا آغاز سده بیست و یکم بازنشر و از طریق انتشارات حزب نازی نو دانمارک توزیع می گردیدند، همان سان که این انتشارات به بازنشر نوشتجات به دور از استعداد کلاوسن از دهه های ۳۰ و ۴۰ می پرداخت.

نازیست مُرده دیگری که از احترام عمیق ناسیونال سوسیالیست های دانمارک برخوردار است، اولوف کرابه (Oluf Krabbe) می باشد. او به عنوان افسر در جنگ در خدمت آلمانی ها بود، و به درجه سرگردی *وافن اس.اس* نایل آمد. او بعد به صورت نوعی موخ غیرحرفه ای امرار معاش می کرد. از او به عنوان نمونه کتاب *Testamente til Europa* (وصیت نامه به اروپا) منتشر شده، که شرح دهنده اندیشه های ناسیونال سوسیالیسم است.

نازیست های دانمارک در دهه های ۶۰ و ۷۰ دچار تفرقه شدند. در ۱۱ اوت ۱۹۷۰ دو دانشجوی جوان "دا نشگاه آرهوس" (Aarhus Universitet)، با پدران اس.اس و نازیست های دواتشه، ریس - کنودسن و هانس کریستیان کراگ پدرسن (Hans Christian Krag Pedersen) جوانان ناسیونال سوسیالیست دانمارک (*Danmarks Nationalsocialistiske Ungdom*) (DNSU) را تأسیس نمودند، که عنوان فرعی جنبش ناسیونال سوسیالیستی دانمارک (دی.ان.اس.بی) (*Danmarks Nationalsocialistiske Bevægelse* (DNSB)) را به خود گرفت. مطالعه اندیشه های هیتلر این دو دانشجوی را قانع ساخته بود، که نازیسم را دوباره می توان به یک جنبش ظفرمند و پر قدرت تبدیل ساخت. ولیکن آن ها نتوانستند بیش از ۱۵- ۱۰ نفر حول سازمان شان گرد آورند. به رغم این ریس - کنودسن و کراگ پدرسن نقشه بزرگی در سر پرورده، مصمم به کار بین المللی بودند، و به نظرشان نخستین حرکت برقراری تماس با نازیست های نو پر شمار آلمان بود. در آلمان غربی سابق گروه های نازی بسیار یافت می شدند. بخشی از آن ها عبارت از نازیست های کهنه کار با سابقه خدمت در ارتش هیتلر بودند. بعضی شان زندانی و بعد آزاد شده، با مساعدت همیاران کاری برای خود دست و پا کرده، می کوشیدند گذشته شان را از دیگران

پنهان سازند. بعضی دیگر آنان از رویارویی حقوقی پسا جنگ معاف شده، به مشاغل بادر آمدی دست یافته بودند. اما تعصب نازیستی و نفرت شان از یهودیان به قوت خود باقی بود، و از امکانات موجود برای پخش پیغام های نازیستی سود می جستند. علاوه بر این شماری " مواد نازی جمع کن" وجود دارند، که شاید بیش تر به دلیل حسرت خاطره های گذشته به جمع آوری مواد نازی می پردازند؛ آن ها را مبادله یا معامله می-کنند، اغلب به قیمت های بالا. مغازه های ویژه و جمع آوران بزرگ مواد اجزاء شبکه ای هستند که مخفیانه به پرستش عصر شکوه نازیسم سرگرم اند. ریس - کنودسن چند بار به قصد برقراری تماس با نازیست های نو به آلمان غربی سابق سفر کرد. هر چند کوشش او در این جهت با مشکل روبه رو گردید، زیرا نازیست های نو آلمان در چندین سازمان پراکنده اند، و اغلب دارای همکاری خوبی با یکدیگر نیستند، اما موفق به برقراری تماس هایی گردید. طی دهه ۷۰ نازیست های نو آلمانی به دیدار رفقای دانمارکی شان به کشور آن ها می آمدند. مسئله ریس - کنودسن در رابطه با رویای کار بین المللی خاصه آن بود، که نازیست ها در آن زمان هنوز از لحاظ بین المللی چندان قوی نبودند. حتی جنبش دست راستی تندرو وحشی در آمریکا کو کلوکس کلان (Ku Klux Klan) و انجمن جان بیرچ (John Birch Society) در حال عقب گرد بودند. آن ها یا فرسوده شده یا به فراکسیون های کوچکی سرگرم نزاع با یکدیگر تجزیه شده بودند.

در نیمه نخست دهه ۸۰ پدیده ای دیگر در دانمارک ظاهر شد، که به اشکال چندی به نازیسم نو نزدیک بود. آن گروهی موسوم به " گُت سبزها" (Grønne jakker) بود، شامل جوانان مناطقی از کپنهاگ: نورابرو (Nørrebro)، اوستربرو (Østerbro) و والبوی (Valby). بیانات گروه آشکارا نژادپرستانه بود. آن در زمانی از ۲۰۰ جوان در سنین ۲۵-۱۵ و اغلب شان بی کار مرکب می گردید. گروه شیفته اندیشه " اقتدار سفید" (White Power) گردیده بود، که از خارج وارد شده بود، و نماد آن پرچم دولت های جنوبی اتازونی را از کو کلوکس کلان دریافت داشته بود. گروه مداوماً به آزار مهاجرین موسوم به جهان سومی و بی.زد (BZ) ها^۱ می پرداخت، و نسبت به سیاستمداران موافق با سیاست ملایم در قبال مهاجرین و کلاً نسبت به طیف چپ آکنده از نفرت بود. گروه به چند حمله جسمانی به مهاجرین دست یازید. شب سال نوی مسیحی ۱۹۸۳ یک سوئدی در " میدان شهرداری" (Rådhuspladsen) در کپنهاگ در جریان کوششش برای جلوگیری از حمله سه تن از آنان با چاقو و چماق به مهاجرین، به دست آن ها گشته شد. بُت دانمارکی " گُت سبزها " قطعاً گلیستروپ (نک: یادداشت ۲) بود. گروه " گُت سبزها " چند سال بعد تدریجاً منحل گردید، و اعضاء آن به گروه های مختلف بی مویان دانمارک پیوستند.

تفرقه و نزول بین المللی نازیسم نو در اواخر دهه ۸۰ بازتابش را هم چنین در دانمارک داشت. منازعات داخلی حزب و مبارزه قدرت ریس - کنودسن را به ستوه آورد. رفقای آلمانی او نیز از گزند تفرقه در امان نماندند. دبیرکل پیشین حزب کارگر آزاد آلمان (اف.آ.پی) (Freiheitliche Arbeiterpartei (FAP)) یورگن موسلر (Jürgen Mosler) (و. ۱۹۵۵) در اثر توطئه چینی بر ضد او از حزب اخراج گردید. با مرگ او یکی از مؤسسين

حزب فولکر هیدل (Volker Heidel) (و. ۱۹۵۶) در ۱۹۹۱، یک گروه منشعب از حزب موسوم به تهاجم ملی (National Offensive) را ایجاد نمود.

در دی.ان.اس.بی آتمسفر دلسرد کننده بود. علی رغم تصمیم انحلال حزب، آن در ۱۹۹۱ با نقش کم تر مسلط ریس - کنودسن به موجودیتش ادامه داد. یک رهبری جدید مرکب از یونی هانسن (Jonni Hansen) و هنریک کریستنسن آسفرگ (Henrik Christensen Asferg) ظاهر گردید. آن ها پی روان مصرّ یک خط جنگجویانه و تحریک آمیز بودند. در ۱۹۹۲ هانسن به ریاست حزب برگزیده شد. خط او مورد انتقاد ریس - کنودسن قرار گرفت، که در روزنامه فوق العاده (۴ آوریل ۱۹۹۳) نوشت: "من نگران رفتار جنگجویانه- تر دی.ان.اس.بی بدون هدایت روشن فکرانه هستم. (...). همان قدر که اعضاء روشن فکرتر از دی.ان.اس.بی خارج می شوند، انواع نظامی با موهای از ته زده در جبهه جلو می آیند." ریس - کنودسن - خیلی مضحک - در ۱۹۹۲ با علنی شدن این که نامزدش یک دختر فلسطینی بود، از حزب اخراج گردید. انتشارات او "نورلند" (Norland) از سوی دوستان سابقش تحریم شد. از آن تاریخ کار او در جنبش نازیستی نو دانمارک به اتمام رسید. اخراج ریس - کنودسن همزمان با تفرقه در حزب بود. حزب تازه ای به نام ملیون (De Nationale) به وسیله و رهبری آلبرت لارسن (Albert Larsen) تشکیل یافت. او صاحب این نظر بود، که معرفی اندیشه های نازیستی بدون کاربری صلیب شکسته نماد آن ها امکان داشت. لارسن یقیناً در تماس با دوایر نازیستی در آلمان بود. او هرگز توفیق تبدیل حزبش به یک حزب قوی را نیافت. بیاناتی از او چون "مخالفین سیاسی باید کتک زده شوند" و "یک مرکز فرهنگی اسلامی در دست بنا باید منفجر شود"، توجه عموم را جلب کرد. با مرگ لارسن در ۱۹۹۴ گروه حزبی کوچک او نیز - ظاهراً مرکب از ۱۰ تا ۱۵ نفر - کاملاً منحل گردید. ملیون هیچ نقشی در تاریخ نازیسم نو دانمارک بازی نکردند.

همزمان با حزب لارسن، کای ویلهلمسن (Kaj Vilhelmsen) حزبش به نام حزب ملی دانمارک (National Partiet Danmark) را از اعضاء ناراضی اتحادیه دانمارک و اعضاء تشکل مهاجرت را متوقف کنید (Stop Indvandringen) تشکیل داد. ویلهلمسن از اتحادیه دانمارک به ریاست اوله هاسلبالک (Ole Hasselbalch) اخراج گشته بود، زیرا به نظر او اتحادیه به اندازه کافی مبارز نبود.

تاریخ نازیسم نو دانمارک کم و بیش توأمأ تاریخ اتحادیه دانمارک است، که بسیاری نازیست نو آن را متحد مهمی در مبارزه علیه مهاجرت استنباط کرده اند. طرفین دارای برخوردهای مشترکی بودند، اما به قول محقق اجتماعی کارپانتشوف، "یک مانع ایدئولوژیک بین اتحادیه دانمارک و نازیست های نو وجود داشت، که به دلایل روشن ممکن نبود به صورت تداوم مبارزه مقاومت دانمارک تحت جنگ جهانی استنباط شود. در عوض، نازیست های نو و اتحادیه دانمارک می توانستند بدون اشکال سیاستمداران و روزنامه نگاران پناهنده گرا، سازمان های بشردوست، ضدنژادپرستان، دست چپی ها و خودمختاران را دشمنان مشترک تلقی کنند، که اتحادیه دانمارک اغلب همکاران،

همدستان بیگانگان، خائنین به کشور می نامیدشان." هنگامی که گلیستروپ در ۵ ژوئن ۱۹۹۳ به صورت سخنران اصلی در یک جلسه اتحادیه دانمارک ظاهر گردید، و از "هجوم مسلمانان (...)" و خارجیان خوش نیامده، که صدها تن شان هر هفته از مرزهای ما عبور می کنند" سخن گفت، از ۶۰-۵۰ تن حضار هیجان زده تقریباً ۱۵ تن نازیست نو بودند. رابطه گلیستروپ با نازیست های نو ظاهراً فشرده بوده است. در ۱۹۹۵ سازمان جوانان دانمارک (Dansk Ungdom)، که خود را "یک شعبه جوانان گنشگر اتحادیه دانمارک خواند، تأسیس گردید. جزو هیئت رئیسه آن عضو پیشین دی.ان.اس بی لارسن بود. اکثر اعضاء آن سازمان در راه پیمایی دی.ان.اس بی در سالروز تصویب قانون اساسی دانمارک (Grundlovsdag) در شهر هیله رود (Hillerød) شرکت داشتند. سال بعد پلیس سه عضو جوانان دانمارک را که به همراه چند جوان دیگر ملبس به اونیفورم و با بازوبند با نشان "خون و افتخار" در خودرویی پر از چوب های بیسبال، لوله های فلزی، پنجه بوکس ها، گاز اشک آور پاش ها، توأم با مواد گوناگون نازیستی در حرکت بودند، دستگیر ساخت.

در ۹۱-۱۹۹۰ به طور عمده هانسن و پی روانش راه بران نازیسم نو در دانمارک بودند. آن ها روزنامه میهن، ارگان مرکزی حزب نازی در دهه ۳۰، را سالانه در شش تا هشت شماره انتشار می دادند. در ۱۹۹۴ حزب "اداره مرکزی" ثابتش را در گروه (Greve)، واقع در جنوب کپنهاگ، دایر ساخت. خط تازه حزب همزمان با تغییر روابط با خارج بود. ریس - کنودسن آگاهانه و مصرانه از رابطه دابلوی.یو.ان.اس استفاده کرده بود، ولی هانسن همکاری با سازمان جنگجو تر ان.اس.دی.آ.پی-آ.او (بخشی از جی.دی.ان.اف) را ترجیح داد. هم چنین هانسن و گروهش تماس هایی با سوئدی ها در آن سوی گذرگاه آبی برقرار ساختند، به ویژه با جنبش بی مویمان نازی سوئدی، که بعد به خون و افتخار اسکاندیناوی (Blood & Honour Scandinavia) تبدیل گردید.

دی.ان.اس بی نو بیش تر مایل به ظاهر گردیدن در عمومیت بود؛ ابتداء با تظاهرات کوچک در ۱۹۹۳ و بعد با تظاهرات بزرگ با شرکت ۱۴۰-۱۳۰ نازیست و همفکران در ۱۹۹۵، ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸. دو تظاهرات آخرالذکر با همکاری سازمان برادر سوئدی جبهه ناسیونال سوسیالیستی (Nationalssocialistisk Front)، خون و افتخار اسکاندیناوی و جنبش ناسیونال سوسیالیستی نروژ (ان.ان.اس.بی) (Norges Nasjonalsocialistiske Bevegelse) ترتیب داده شدند. هم چنین نازیست های آلمانی از جی.دی.ان.اف و اف.آ.پی شرکت کنندگان در تظاهرات بودند.

خط به خارج گرای دی.ان.اس بی در ۱۹۹۵ به عمل درآمد. نازیست ها در خیابان های هیله رود به راه پیمایی با شرکت ۱۵۰ نازیست نو و طرف داران جنگجوی اتحادیه دانمارک پرداختند. تظاهرات به رویارویی با پلیس انجامید. در تابستان همان سال نازیست ها راه پیمایی دیگری در شهر روسکیلده (Roskilde) به افتخار بُت شان رودولف هس (Rudolf Hess) (۱۹۸۷-۱۸۹۴) ترتیب دادند. ولی این تظاهرات توأم با ناکامی بود. بیش از ۱۰۰۰ ساکنین روسکیلده و ضدنازیست آمده به شهر نازیست ها را مجبور به

خروج از مسیرشان ساختند. از راه پیمایی دیگری نیز به افتخار هس در ۱۹۹۶ صرف نظر گردید. در ۱۹۹۷ هانسن و پی روانش در سعی برگذاری یک راه پیمایی تازه در کوگه (Køge) برآمدند. نفرات زیاد پلیس جهت جلوگیری از رودرویی نازیست های نو و مخالفین شان در محل حاضر شده بودند، و نازیست ها مجبور از ترک راه پیمایی گشتند. راه پیمایی دیگری به افتخار هس در ۱۹۹۸ به وسیله دی.ان.اس.بی، خون و افتخار اسکاندیناوی، نازیست های نروژی و سوئدی در مسیر از اداره مرکزی دی.ان.اس.بی در گروه تا شهرداری شهر صورت گرفت.

به محاذات دی.ان.اس.بی، گروه های نازیستی نو دیگری در عمل بودند. شماری از بی-مویان ناراضی از همکاری با هانسن او را ترک، و در ۹۴-۱۹۹۳ به تشکیل سازمان جبهه ملی دانمارک (Dansk National Front) پرداختند.

در ۲۰ مارس ۱۹۹۵ پلیس به درخواست پلیس آلمان، در اداره مرکزی نازیست های دانمارک در گروه نازیست آمریکایی مهمان گرهارد لائوک (Gerhard Lauck) را دستگیر ساخت. لائوک به حکم دادگاه عالی دانمارک به مقامات آلمانی تحویل داده شد، و در آن جا به چهار سال زندن به جرم تبلیغات ضدیهودی خشن محکوم گشت. ضمناً آن نخستین بار بود، که مقامات دانمارک بند سخت ۲۶۶ بی (b) 266 § در خصوص نژادپرستی را بر ضد نازیست های نو به کار بستند. لائوک در ۱۹۹۹ از زندان آزاد گردید، و از پایگاهش در آمریکا گنشگری های نازیستیش را، هر چند با استتار بیش تر از پیش، ادامه داد. عجیب آن که مقامات دانمارک هرگز بند ۲۶۶ بی را بر علیه نازیست آلمانی مقیم دانمارک تیس کریستوفرسن (Thies Christophersen) نویسنده کتاب *Auschwitzlüge* (دروغ آشویتس) (۱۹۷۳) به کار نبردند.

در ۱۹۹۷ نازیست ها کوششی برای شرکت در انتخابات انجمن شهر گروه به عمل آوردند، ولی بدون نتیجه رضایت بخش. آن ها بیش از ۱۳۷ رأی تصاحب نکردند. سال مزبور نازیست ها با اعلام تصمیم گشت زنی مراقبتی در مرز دانمارک - آلمان در یولند جنوبی توجه رسانه های جمعی را جلب کردند. (گفتنی است، که در آن زمان شماری از اهالی دست راستی تندرو یا نازیستی نو نواحی مرزی دانمارک "صیادان پناهجو" به قصد دستگیری پناهجویان گذشته از مرز و تحویل دادن شان به پلیس را تشکیل داده بودند.) تصمیم گشت زنی مراقبتی می باید با شعار "محافظت از دانمارک" (på vagt for Danmark) صورت به گیرد.

تفرقه ای تازه بین نازیست های نو در راه بود. در ۱۹۹۵ گروه منشعبی از حزب مخفیانه به تشکیل دسته ثی- ۱۸ - قسمت کپنهاگ (C-18- Copenhagen Division) پرداختند. این گروه درصدد تماس با نبرد ۱۸ با رویکرد جنگجویانه شناخته شده اش برآمد. در ۱۹۹۸ شکافی دیگر در حزب پدید آمد، که در نتیجه آن نازیست چند ساله کریستنسن آسفرگ اخراج گردید. آسفرگ و دوستانش با خون و افتخار، که دارای اساس خشونت آمیز بارزتر از آن دی.ان.اس.بی بود، تماس گرفتند.

شعبه دانمارکی خون و افتخار، متشکله در اوت ۱۹۹۸، خط کاملاً متفاوتی با خط هانسن و حزب او در پیش گرفته بود. در اعلامیه شعبه دانمارکی خون و افتخار آمده بود: "هدف ما آغاز یک انقلاب در ظرف ده سال آینده، ریشه کن کردن آدم های پست در دنیای سفیدپوستان است. و به خوک ها در کریستیانسبورگ (Christiansborg) قصر محل مجلس و نخست وزیری دانمارک [می گوئیم]: شما نژاد ما را تلف و ویران کرده اید. سزای شما را با آویختن تان از طناب در روز جزا خواهیم داد!"

در اواخر دهه ۹۰ تفرقه دیگری در حزب نازی روی داد. سرکرده نروژی خون و افتخار اریک بلوشر (Erik Blücher) انشعاب گروه از حزب نازی، که رهبریش را فرانک تور واراگر (Frank Thor Varager) برعهده گرفت، را تبریک گفت. این گروه کارش را با وحشت زایی در فین جنوبی (Sydfyn) آغازید، به عنوان نمونه از پایگاهش در کیده بوی (Kædeby) به سوندبورگ (Svendborg) (۴۰-۱۹۳۳) اقامتگاه برتولت برشت (Bertolt Brecht) (۱۹۵۶-۱۸۹۸) در دوره ترک اجباری آلمان نازی) رفته، به خراب کاری در پیترزپزی یک مهاجر پرداخت. و یا اعضای از گروه در رودکوبینگ (Rudkøbing) درهای مغازه های پناهندگان بوسنیایی را شکستند. لاستیک چرخ ماشین ها را با چاقو پاره کردند. شیشه ها را خرد نمودند. چند پناهنده را با چاقو و سلاح سرد دیگر تهدید کردند. و این اعمال اوباش وار در نتیجه تحریک بلوچر بود، که ضمن سخنانش در یک کنسرت راک در فین گفته بود: "حرف زیادی از نفرت به صورت نیروی هادی ما گفته شده. و این کاملاً درست است، نفرت ضروری است. نفرت از جامعه بیماری که حقوق ما را خرد می-کند، فرهنگ ما را می کشد و ریشه کردن نژاد آریانی را تدارک می بیند."

رابطه نوردیک

پژوهشگر و مورخ سوئدی هلن لوو (Heléne Lööw) (و. ۱۹۶۱) عماداً کتابش درباره نازیسم نو در سوئد در فاصله سال های ۹۷- ۱۹۸۰ را *Nazismen i Sverige* (نازیسم در سوئد) (۲۰۱۵) نامیده است. به نظر او صحبتی بر سر نازیسم نو نیست. نازیسم همیشه در سوئد در درجات بالا یا پایین و ریشه دارتر از سایر ممالک نوردیک، به ویژه به این علت که در سوئد برخلاف دانمارک و نروژ هرگز نازیست ها پس از جنگ تحت تعقیب قانونی قرار نگرفتند، وجود داشته است. بنابراین نازیسم در سوئد پس از جنگ جهانی دوم هیئت غیرعلنی یافته، در موضع انتظار قرار گرفت، ولی دیگر بار طی دهه های ۷۰ و ۸۰ تکامل یافت، و در دهه ۹۰ به نقطه انفجارش رسید.

تحت جنگ نازیسم از پشتیبانی قوی در روستاها، بین دهقانان و اشراف سوئد برخوردار بود. مثلاً از همان نقاط بود که برای جوخه "گارد آهنین" (Jerngarden) - یک

جوخه فرمان شبیه اس.آ، که می باید برای وارد عمل شدن پس از پیروزی آلمان در جنگ آماده باشد - عضوگیری می شد. برخی از سران این جوخه پس از جنگ یاور رفقای نازی آلمانی شان در فرار به آرژانتین گردیدند.

یک چهره اصلی نازیسم سوئد در نخستین سال های پسا جنگ پیر انگدال (Per Engdahl) اهل مالمو بود. او در ۱۹۴۶ سازمان جنبش سوئد نو (Nysnenska Rörelsen) - یک جنبش به شدت دست راستی تندرو، مروج دولتی با رژیم دیکتاتوری و با یک سیاست نژادی پذیرفتار حاکمیت سوئدی و پاکی نژادی در سوئد - را تأسیس نمود. آن سپس شاخه ای به نام جنبش مالمو (Malmö - rörelsen) یافت. شعبه دانمارکی آن خود را جنبش اصلاح طلب دانمارک (Dansk Reform bevægelse) خواند. اما طرح انگدال هرگز با موفقیت جدی ای روبه رو نگشت، هرچند او طی سال های بعد یکی از سران نازیسم سوئد به شمار می رفت. انگدال بلافاصله پس از جنگ با این پیشنهاد که یهودیان می- باید از کلیه مشاغل مدیریت در سوئد برکنار گردند، و نباید به یهودیان اجازه ورود به سوئد داده شود، شناخته گشت.

ولیکن انگدال و جنبش مالمو کوشش مجدانه ای در جهت استقرار به شکل کانون نازیسم اروپا به عمل آوردند. در هفتمین یکشنبه پس از عید پاک مسیحی (Pinse) در ۱۹۵۱ انگدال از ۶۰ سران نازی و نمایندگان احزاب فاشیستی برای شرکت در یک جلسه سری در مالمو موسوم به " دومین بین الملل اروپایی " به منظور بحث درمورد یک راهبرد نو دعوت به عمل آورد. در جلسه جنبش اجتماعی اروپا تشکیل داده شد، که هدف از آن سرنگون سازی دموکراسی ها در اروپا و مجری کردن یک رهبری ملی دست راستی از بالا بود.

در ضمن طرح انگدال مورد پشتیبانی سرمایه دار بزرگ و چند میلیونر سوئدی کارل ای. کارلبرگ (Carl E. Carlberg) قرار گرفت، که با گشاده دستی تمام در تدارک اساس مالی ابتکارات دست راستی تندرو گوناگون سهیم بود.

کارلبرگ در جوانی در دهه ۳۰ از ستایشگران موسولینی و هیتلر و ناشر مطبوعات بود، و در سال های جنگ به نشر چاپ سوئدی مجله آلمانی نازیستی Signal (اخطار) اشتغال داشت. انتشارات او موسوم به " انتشارات سوئد سلطنتی " (Svea Rikes Förlag) در پخش و نشر نوشتارهای نژادپرستانه تخصص یافت. کارلبرگ هم چنین شریک انتشارات نازیستی " ملت اروپا " (Nation Europa) بود، و از طریق آن یک سری نوشتار نژادپرستانه و یهودستیزانه به چند زبان گوناگون منتشر ساخت. پس از جنگ هزینه چاپ و نشر نوشتارهای نازیستی منتشرشده از سوی انتشارات " دورر " (Dürer) در بوننوس آیرس را تأمین کرد. او خود نیز قلم فرسایی می نمود. در ۱۹۴۹ در یکی از نشریاتش شعار فراخوانانه داد: " برای جنگ علیه فرهنگ لیبرالیستی - مارکسیستی، استنباط اجتماعی، نژادی و حقوقی، نیز علیه رؤیای احساساتی لیبرالیستی - دموکراتیک! " آن چند میلیونر نازیست هم چنین پشت یک گروه فرمان نازیستی با مأموریت ترور در سوئد بود، اما گروه پیش از توفیق انجام عملیات ترور به

وسیله روزنامه Expressen (ویژه) افشاء شد. اندکی پیش از مرگ کارلبرگ در ۱۹۶۲ پلیس ضمن تفتیش منزل او به برنامه ای دقیق برای آموزش یک نیروی نازیستی زبده، که با دیکتاتوری سیاسی راه را بر اداره نازیستی سوئد هموار سازد، دست یافت.

در ۱۹۵۵ گروه تازه ای با نام حزب مشترک المنافع نوردیک (Nordiska Rikspartiet)، متشکله به وسیله گوران (Göran) و ورا اوردسون (Vera Oredsson) ظاهر گشت. این حزب سیاسی، که شمار اعضایش از چندصد نفر تجاوز نکرد، دچار تفرقه داخلی گردید. در حزب یک فراکسیون شبه نظامی موسوم به "گروه عملیات مشترک المنافع" (Riksaktionsgruppen) شکل گرفت، که یک رشته حملات جسمانی به مهاجران، چپی های شناخته شده و همجنس بازان به عمل آورد. آن هم چنین مرتکب چند سوء قصد با بمب آتش زا گردید. پس از حبس شماری از اعضاء گروه در زندان، آن منحل شد، و بقیه گنشگری های شان را در تشکیلات نازیستی دیگر ادامه دادند.

طی دهه ۶۰ چندین گروه دست راستی در سوئد موجود بودند. بعضی از آن ها با اسامی ای از قبیل حزب اصلاح طلب (Reformpartiet)، حزب عقیده (Opinions Partiet)، اتحاد دموکراتیک (Demokratisk Allians)، عملیات سوئد (Operation Sverige) و مأموریت اسلاو (Slaviska Missionen) کوشش شان را در جهت منحرف ساختن سیاست سوئد به سمت راست تندرو به عمل آوردند.

منشعبین از حزب ترقی (Framstegspartiet) در ۱۹۷۹ سازمان سوئد را سوئدی حفظ کن (بی.بی.اس) (Bevara Sverige Svenskt(BBS)) را پدید آوردند. سپس احزاب دیگری چون حزب سوئد (Sverige Partiet)، دموکرات های سوئد (Sverige Demokraterne) و حزب ترقی سوئد (Svenska Framstegspartiet) ظاهر گشتند. همگی آن ها تجمعگاه دست راستی های تندرو بودند، که در سراسر اسکاندیناوی به جنب و جوش درآمده بودند، و طی دهه ۸۰ به تجمعگاه نازیست های قدیم و جوانان ملی گرای دست راستی شبه نظامی تبدیل گردیدند. ابتداء در دهه ۸۰ نازیسم سوئد به طور جدی در هیئت یک جنبش شبه نظامی و خشونت کار عرض اندام نمود. آن از جمله در نتیجه تعویض نسل مایل به همکاری شبکه ای بین المللی گسترده بود.

در همان دوره چند جنبش دیگر در جناح راست در گنشگری بودند. گروهی از بی-مویان در سودرتالیه (Södertälje) در حومه استکهلم در ۱۹۸۶ آغاز به انتشار مجله Streetfighter (مبارز خیابان) نمود. مطالب مجله از جمله مربوط بود به گنشگری های گروه های خارجی از قبیل جنبش بریتانیا (British Movement) و جبهه ملی (National Front) در انگلستان و گروه های آمریکایی چون ملت های آریانی (Aryan Nations)، جبهه آزادیبخش ناسیونال سوسیالیست (National Socialist Liberation Front)، گروه عملیات اس.اس (SS Action Group) و به ویژه مقاومت آریانی سفید (White Aryan Resistance).

در ۱۹۶۶ برادری آریانی (آ.بی.) (Ariska Bröderskapet(AB)) به وسیله ۳ زندانی تشکیل یافت. آن ها خود را "زندانیان سیاسی"، محکوم شده در جریان مبارزه بر علیه جامعه اداره و کنترل شده به وسیله صهیونیست ها تلقی می کردند.

تکامل نازیسم نو در سوئد در رابطه تأثیر متقابل کوشش در جهت ایجاد یک جنبش مرکزی، و - از طرف دیگر - یک رشته گروه محلی نافرمانبردار از اداره مرکزی بوده است. در ۱۹۵۵ کوشش تازه ای برای ایجاد گروهی ملی پس از آزادی کریستوفر رانجنه (Christopher Rangne)، یکی از سران پیشین مقاومت آریانی، از زندان صورت گرفت. او ابتکار تشکیل اتحاد ملی (ان.آ.) (National Alliansen (NA)) را به عمل آورد. ان.آ. از بدو تشکیل به گونه یک سازمان زبندگان در نظر گرفته شده بود، که با انضباط سخت می باید مبارزه را به پیروزی رهنمون گردد. اما آن سال بعد از تشکیل متزلزل شده، اعضاء ترکش کردند.

تا جایی که به نروژ مربوط می گردد، نازیسم در آن جا تحت جنگ جهانی دوم بسیار قوی بوده است. بخش اعظم نیروی پلیس نروژ به نازیسم سمپاتی داشت. تخمین زده شده است، که کم و بیش نیمی از نیروی پلیس در اسلو یا سمپات هیتلر یا حزب نازی نروژ به رهبری ویدکون کوئیسلینگ (Vidkun Quisling) (مقت. ۱۹۴۵ - ۱۸۸۷) بوده اند. حتی افراد پلیس زیادی در آن حزب عضویت داشته اند.

پس از جنگ چندین نازیست سرشناس نروژی یا به خارج گریختند، یا نقل مکان نمودند. بعضی باقی ماندند، و بی سر و صدا و مخفیانه به ایجاد شبکه کمک متقابل پرداختند. طی دهه های ۵۰ و ۶۰ نازیست های نروژی زندگی مخفی داشتند.

در دهه ۷۰ تکامل سریعی در جناح راست نروژ صورت گرفت. پدیده ای خاص حزب آندرس لانگه (آ.آ. پی) (Anders Langes Parti (ALP)) بود، که به تجمعگاه جماعت دست راستی ناراضی، هم چنین سمپات های نازیسم و فاشیسم تبدیل گردید. لانگه شخصاً بیش تر مجذوب موسولینی بود تا هیتلر، و او چند سال با گروه هایی متمایل به فاشیسم همکاری داشت. در دهه ۵۰ آغاز به انتشار روزنامه خود نمود. در ۱۹۷۴ مُرد. بسیاری از رفیقان او عضو حزب ترقی (Fremskridts Parti) گردیدند، که رهبر اغفال کننده اش کارل آی. هاگن (Carl I. Hagen)، در پیش دبیر حزب لانگه، بود.

جبهه نروژ (Norsk Front) تحت رهبری اریک بلوچر (Erik Blücher) طی دهه ۷۰ استقرار یافت. در پایان دهه ۷۰ حزب تقریباً دارای ۱۳۰۰ عضو بود، ولی در نتیجه چند منازعه داخلی و مبارزات فراکسیونی دچار تفرقه گردید. بلوچر ابتداء عازم انگلستان و بعد سوئد شد. در سوئد به یک شخص مرکزی میان نازیست های نو تبدیل گردید.

بلوچر به غایت کُنشگر، هم چنین مسئول نشریه انگلیسی زبان Nordic Order (نظم نوردیک) بود، که در سال های ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵ انتشار می یافت، و مقصود از نشریه کاربری آن به صورت وسیله همبستگی تنگاتنگ بین احزاب نازی نو نوردیک بود. بلوچر در نشریه نظر لزوم وحدت احزاب نازی سه مملکت نوردیک را مطرح ساخت.

طی چند سال نازیسم نو نروژ دستخوش تفرقه بود. ابتداء در سال های ۸۷ - ۱۹۸۶ با تشکیل یافتن جنبش مردمی برضد مهاجرت (اف.ام.آی) (Folkebevegelsen mot Invandring (FMI)) تحرکی در جنبش نازیسم نو نروژ رخ داد. جنبش در نتیجه ورود مهاجران بیش تر به نروژ رشد کرد، و به زودی به تجمعگاهی برای نازیست های نو

درمانده امیدوار ایام بهتری تبدیل شد. پلیس وارد عمل گردیده، افشاء کرد، که رهبر اف.ام.آی، آرنه میردال (Arne Myrdal)، در چند نقشه سوء قصد بر علیه مخالفین سیاسی شرکت داشته است.

چند گروه نازی نروژی با اسامی ای از قبیل اتحاد انتخابات سفید (Hvid Valgallianse)، ملی گرایان متحد (Forente Nasjonalister) و حزب متحد میهن پرست (Det Patriotiske Enhedsparti) سعی بی نتیجه ای در جهت بسیج خود ز یر چتر موسوم به اتحاد ملی (Nasjonal Alliansen) به عمل آوردند.

به برآورد روزنامه نگار فین شوئه (Finn Sjøe)، که طی چند سال با جناح راست نروژ اشتغال داشته است، در سال ۲۰۰۰ قریب ۲۵ گروهک راست تندرو در نروژ وجود داشتند. اما با مشکلات شان روبه رو بودند.

نازیست های نو نروژ به ویژه در اسلو متمرکز شده بودند. آن ها هم چنین به طور پراکنده در شرق، جنوب و جنوب غربی کشور پراکنده بودند. به نظر می رسد قریب ۱۰۰۰ تن بوده باشند. نازیست های واقعی ظاهراً تنها از ۲۰۰ تن مرکب بودند. بقیه از سمپات ها، نژادپرستان خرد و دست راستی های ناراضی تشکیل می یافتند.

مشخصه بارز محیط ها سه گرایش یا "گروه بندی" بود. گروهی خود را "میان رو" تلقی می کرد، و آن گرایش به پارلمانتاریسم داشته، تمرکز را بر مبارزه علیه مهاجران گذارده بود. آن مثلاً مرکب از اعضای حزب میهن (Fedrelandspartiet) و اتحادیه نروژ (Norsk Forening) بود. گروه دیگری به یک نوع بازی دو گانه سرگرم بود، بدین معنا که خود را میان رو و طرف دار مبارزه به شکل دموکراتیک وانمود می ساخت، درحالی که همزمان تفاهم شدیدی با نازیست های شبه نظامی بروز می داد. این گرایش به عنوان مثال در دایره مسئول مجله Frit Forum (میدان آزاد) به چشم می خورد، که رهبر غیررسمی اش میکائل کنوتسون (Michael Knutson) بود. او اغلب نظراتی بسیار مشابه نظرات سیاستمدار جناح راست فرانسه له پن - که علناً ستایش اش می کرد - بیان داشته است. و بالاخره هسته سخت نازیست های نو وجود داشت. برخی از آن ها دارای والدین یا والدین بزرگ نازیست معتقد بودند. دیگرانی در گروه زورن ۸۸ (Zoren 88- gruppen)، پیشرو جنبش ناسیونال سوسیالیست نروژ (ان.ان.اس.بی.) (Norges Nasjonalsosialistiske Bevegelse (NNSB) و گروه وایکینگ (Viking) (امروز منحل شده) یا در شاخه نروژی خون و افتخار با رهبری بلوچر (در سوئد نامش را به اریک نیلسن Erik Nilsen) تغییر داد) گنشگر بودند. ولی این "گروه هسته ای" نیز دچار تفرقه و تضادهای داخلی گردید. بسیاری از اعضای آن عاقبت بازندگان اجتماعی یا الکلی شده یافتند. برآیند کوشش برای خلق یک روح مبارزه نوین گروه ضد آفا (Anti-Afa) در ۱۹۹۳ بود. گروه با تلاش مخفی نگاه داشتن عیق گنشگری هایش، از جمله لیستی از "دشمنان خونین"، یعنی مخالفین سیاسی ای که می باید ایزاء یا مستقیماً نابود گردند، تهیه کرده بود. در داخل ضد آفا شماری اشخاص به شدت تبهکار یافت می شدند. در ۱۹۹۵

گروه برجپیده شد، ولی در ۱۹۹۹ از نو برقرار گردید. در زمره اعمال گروه ارسال نامه‌های تهدیدآمیز به چندین روزنامه نگار و سیاستمدار بود.

در نروژ برخوردهای خشونت آمیزی بین نازیست ها و ضدنژادپرستان روی داده است. دو بار اقامتگاه "خودمختاران" موسوم به بلیتس (Blitz) مورد سوء قصد با بمب قرار گرفته است. زمانی که جنبش ضد نژادپرستان نروژ در ۱۹۹۵ لیستی با عکس ها و نشانی های نازیست های نو شناخته شده را منتشر کرد، نازیست های نو با حمله با چاقو و طپانچه به چند گنشگر دست چپی از خود واکنش نشان دادند. همان گونه که در سوئد و دانمارک بعضی روابط و توافقات بین نازیست های نو و احزاب دست راستی ای چون حزب ترقی و حزب مردم دانمارک وجود داشته است، در نروژ نیز روابط و توافقاتی بین حزب ترقی و نازیست های نو نروژ مشهود بوده است. شوئه در یک شماره موضوعی مجله *Politik i Norden* (سیاست در شمال) متعلق به شورای وزیران نورویک، در آوریل ۲۰۰۰ درباره نازیسم نوشت: "پیشرو حزب ترقی امروز، حزب آندرس لانگه باد در بادبانش افتاد. به محاذات آن جبهه نروژ به رهبری بلوچر رشد یافت."

بحث حول نازیسم نو در سوئد هنایشش را در نروژ نیز داشته است. در ۲۰۰۰ وزیر دادگستری وقت نروژ از پلیس خواستار ارائه گزارشی درباره گنشگری های سازمان های نازیستی نو در نروژ گردید. به گزارش پلیس، گنشگری های این سازمان ها در سال های اخیر کم تر از پیش بوده است. به تشخیص پلیس، محیط نازیست های نو در نروژ کوچک، به بدی سازمان یافته و مشحون از تفرقه بود. ضعف مشهود معلول هنایش یک رشته کارزار ضدنژادپرستانه هدفمند در محیط های مورد تردد نازیست های نو توضیح داده شد.

رابطه آمریکا

آمریکا همواره مسکن چندین جنبش دست راستی تندرو بوده است - از کو کلوکس کلان، جامعه جان بیرچ تا حزب نازی آمریکا (آن.ان.پی) (American Nazi Party (ANP)) - و یکی از آخرین شان گروه دست راستی تندروی که مسئول منفجر کردن یک ساختمان دولتی با بمب در آوریل ۱۹۹۵ در اکلاهما (Oklahoma) بوده است.

در ادوار درازی این گونه جنبش ها در دول جنوبی آمریکا متمرکز بوده اند، آن چه که مرتبط با جنگ داخلی آمریکا، یعنی جنگ بین دولت های شمالی علیه دولت های جنوبی اتازونی از ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵ بوده است.

در دهه ۳۰ نخستین حزب نازی رسمی در ایالات متحده آمریکا تشکیل یافت. آن خود را "اتحادیه" خواند، و شمار اعضایش چندهزار تن بود. حزب تحت جنگ جهانی

دوم برجیده شد، خاصه پس از آن که اف.بی.آی (مخفف اداره تحقیق فدرال) *Federal Bureau of Investigation (FBI)* به دستگیری چند رهبر نازی پرداخت.

پس از اتمام جنگ نازیست های آمریکا از نو ظاهر شدند. در ژوئیه ۱۹۴۶ سازمانی با نام بی طرف اتحاد گزینندگان برای آمریکاییان با اصل خارجی (*Voters Alliance for Americans of foreign Descent*) تأسیس نمودند. سپس حزب تجدّد ملی (ان.آر.پی) (*National Renaissance Party (NRP)*) ایجاد شد، که در ارتباط با دوائر نازیستی نو آلمان قرار گرفت. در زمره مؤسسين حزب دو وکیل دعاوی پولدار، ادوارد آ. فلکنشتین (*Edward A. Fleckenstien*) و اچ. کیت تامپسون (*H. Keith Thompson*) بودند، که به کرات برای گروه های نازیست نو در آلمان پول ارسال کردند. ان.آر.پی در نخستین برنامه حزبی این شعارها را به پیش کشید: "ازدواج یهودیان و نژاد سفید حاکم غدغن شود!"، "شکل دولت پارلماناریستی لغو و جای آن را زبدگان آموزش دیده با روحیه ملی بگیرد!" و "یک نژاد، یک ملت، یک پیشوا!" ان.آر.پی هم چنین آغاز به انتشار چند نشریه نمود، که در خارج نیز پخش شدند، از قبیل *National Renaissance Bulletin* (آگاهی نامه تجدّد ملی) و نشریه یهودستیز *The Cross and the Flag* (صلیب و پرچم).

در ۱۹۵۹ راکول حزب نازی آمریکا را تأسیس کرد؛ حزبی که صریح تر از اسلافش اندیشه هالی هیتلر را اساس و پایه خود قرار داد. از بدو تأسیس حزب، آن تحت مراقبت دائم اف.بی.آی بود، و به رغم گنشگری پرحرارت راکول - که ضمناً سرانجام به دست یکی از رفیقانش گشته شد - حزب هرگز به موفقیت دست نیافت. حزب بعد به حزب ناسیونال سوسیالیست سفیدپوستان (*National Socialist White People's Party*) تغییر نام داد. راکول در بدو امر رؤیای یک جنبش جهانی، اتحادیه بین المللی نازیست ها را در سر پرورده بود. او از طرف حزب مخفیانه به انگلستان سفر کرد تا با همکاران نازیستش کالین جوردان (*Colin Jordan*) و جان تیندال (*John Tyndall*)، اعضاء جنبش ناسیونال سوسیالیست بریتانیا (بی.ان.اس.ام) (*British National Socialist Movement (BNSM)*) ملاقات نماید. در جلسه ای در گلاسترشایر (*Gloustershire*) با شرکت کم و بیش ۴۰ نازیست، اتحادیه ناسیونال سوسیالیست های دنیا (دابلوی.یو.ان.اس) (*Worlds Union of National Socialists (WUNS)*) تأسیس گشت. قرارداد موسوم به "کوتسولد" (*Cotswold*) به امضاء رسید، که از جمله تأکید داشت، که صلیب شکسته باید نماد عالی باشد، و "پیشوایی نمادین هیتلر" از سوی کلیه اعضاء و سازمان های عضو به رسمیت شناخته شود. ساختار سازمان سلسله مراتبی بود. در سند مؤسسان آن ذکر شده بود: "فقط یک رهبر و یک گروه از هر ملت می تواند اجازه عضویت در دابلوی.یو.ان.اس را داشته باشد." و جلوتر آمده بود، که طرح عبارت بود از ایجاد "یک دستگاه قدرت مبارزین سفید"، که از جمله باید "علیه ماشین قدرت یهودی جهانی [بخوان: صهیونیسم]^۹ بستیزد. شرکت کنندگان در جلسه، که ضمناً از طرف پلیس استراق سمع می شدند، هیجان زده گشتند، و آینده ای ظفرمندانه برای جنبش پیشگویی نمودند. شرح آن جلسه "تاریخی" با جزئیاتش در مجله *The Stormtrooper* (سواره نظام

بیورش)، از نشریات حزب نازی آمریکا، گذارده شد. شرکت کنندگان در جلسه پشت ظاهر رفیقانه شان به یکدیگر شکاک بودند. توأمأ درمورد این که چه کسی می باید جنبش جهانی را رهبری نماید، موافقتی وجود نداشت. آن ها با فقدان وسایل بنای یک سازمان توانمند روبه رو بودند. در ضمن جلسه پایان ناراحت کننده ای در نتیجه دستگیری راکول به دست پلیس یافت. او که قاچاقی از طریق ایرلند به انگلستان وارد گردیده بود، به آمریکا برگشت داده شد.

یک مهمان برجسته در جلسه نازیست آلمانی برونو لوتکه (Bruno Lüdtkke) بود، که به ویژه به صورت اندیشمند ایدئولوژیک در دوایر نازی آلمان از احترام برخوردار بود. از او جزوات و مقالات چندی منتشر شده بود، از جمله در ستایش فیلسوف فریدریش ویلهلم نیچه (Friedrich Wilhelm Nietzsche) (۱۸۴۴-۱۹۰۰) - که هم چنین مورد ستایش هیتلر بوده است. لوتکه در آن جلسه به شرکت کنندگان اطمینان خاطر داد، که در حال تجدید حیات دادن به نازیسم آلمان است، ولی حقیقت آن بود، که او هرگز قادر به تحقق چنان امری نگردید.

پس از به قتل رسیدن راکول، مت کوهل (Matt Koehl) رهبری نازیست های آمریکا، هم چنین ریاست دابلوی.یو.ان.اس را برعهده گرفت، و رابط عمده آن اتحادیه با توأمأ ریس - کنودسن، از رهبران نازی نو دانمارک، در آن دوره گردید.

دابلوی.یو.ان.اس علاقه بسیار به رابطه دانمارک نشان می داد. ریس - کنودسن در ارتباط دائم با رهبری آن اتحادیه بود. از آن جا که او هم چنین به شکل بین المللی کار می کرد، دابلوی.یو.ان.اس برای او یک طرف همکاری طبیعی محسوب می گشت. ریس - کنودسن به خوبی از سوی دابلوی.یو.ان.اس پذیرفته شده، به دبیرکلی در آن برگزیده گردید. او به عنوان نماینده اتحادیه در اروپا وظیفه تضمین ارتباط بین اتحادیه آمریکا با چندین سازمان برادر نازی در اروپا را برعهده گرفت. این وظیفه آسانی نبود. هیچ پولی که لازمه صرف مخارج کار بود، از آمریکا به دست رهبر نازی دانمارک نرسید. او فقط احکام را دریافت می داشت. وانگهی اکثر احزاب نازی در اروپا نیز حاضر به اطاعت از احکام از آمریکا نبودند. ریس - کنودسن چند بار به منظور بحث حول یک راهبرد مشترک به آمریکا سفر کرد.

اساس حزبی نوین به جای قرارداد " کوتسوولد" (۱۹۶۲)، که هرگز به ابزار اداره مطلوب، بماناد قراردادی که مورد احترام گروه های نازیستی نو در اروپا قرار گیرد، تبدیل نگردید، تهیه شد. راهبرد نوینی را، که ریس - کنودسن نیروی هادی آن بود، دابلوی.یو.ان.اس به مثابه ارگان رهبری کننده بین سازمان های نازیستی نو در سراسر جهان پذیرا شد، و تأکید نمود، که کلیه سازمان های مرتبط بلاشرط باید به اطاعت از "فرامین" صادر شده از رهبری دابلوی.یو.ان.اس به پردازند. اما این برنامه از پیش محکوم به شکست بود، و تفرقه داخلی فزاینده در حزب نازی آمریکا نیز در آن ناکامی سهمیم گردید.

در ۱۹۷۹ کوهل نقشه سازمان دهی محدود حزبش را ریخت. حزب می باید مرکزیت بیش تری بیابد، و خود او را به صورت شخص اصلی اش داشته باشد. او درمورد نقشه اش با ریس - کنودسن به مشاوره پرداخت. ولی وضع حزب به وخامت بیش تری گرایید. ۸۳- ۱۹۸۲ چندین عضو مهم حزب را، که نام جدید نظم نوین (New Order) را به خود گرفت، ترک گفتند. این هم چنین به منزله عقیم ماندن رؤیای بزرگ دابلوی. یوان. اس بود. مسئولیت ریس - کنودسن مبنی بر نمایندگی آن اتحادیه در اروپا صورت ظاهری به خود گرفت. او به عوض آن با نیروی تازه ای خود را با ان. اس. بی در دانمارک مشغول ساخت. در ۱۹۸۸ سرانجام از دبیرکلش در دابلوی. یوان. اس استعفاء نمود، و این بیش تر در نتیجه مخالفت های ایدئولوژیک با کوهل. کوهل حزبش در آمریکا را به سمت بیش از پیش "مذهبی" گردانده، و در نتیجه آن هیتلرپرستی ابعاد تقریباً ماوراء زمینی یافته بود. ریس - کنودسن و بسیاری از سایر نازیست های نو اروپا ترجیح می دادند به کار مستقیماً سیاسی مشغول باشند، و اعضاء نوین جذب کنند.

یک سازمان آمریکایی ملهم از نازیسم نیز، که شاخه های اروپایی از جمله در سوئد یافت، کلیسای آفریننده (تی. او. تی. تی) (Church of the Creator (COTC)) نام داشت، که در ۱۹۷۳ به وسیله بن کلاسن (Ben Klassen) تأسیس شد. او سابقاً آموزگار، دهقان و مهندس و در اصل از اعضاء سازمان دست راستی تندرو جامعه جان بیرچ بود. در ۱۹۶۸ او برای جمهوریخواه دست راستی جورج والاس (George Wallace) (۹۸-۱۹۱۹) و حزب وی حزب مستقل آمریکا (American Independence Party) کار می کرد. کلاسن چند عنوان کتاب به قلم آورده است، که بعضی شان به زبان های اروپایی برگردانده شده اند. او به عنوان نویسنده حائز اهمیت زیادی برای جنبش زیرزمینی رادیکال راست در آمریکا بوده است. تی. او. تی. تی نیز چون سانتولوژی (Scientology) درصدد متقاعد ساختن مقامات در این خصوص بود، که گنشگری اعضایش دارای ماهیت مذهبی است، زیرا گنشگری هایی از آن قبیل در آمریکا از معافیت مالیاتی برخوردار هستند. اما در ۱۹۸۷ مقامات از ملاحظه تی. او. تی. تی به مثابه سازمان مذهبی صرف نظر کردند. تی. او. تی. تی تدریجاً اعضاء جوان بیش تری، از جمله از بی مویان نژادپرست به دست آورد. از ۱۹۸۳ سازمان به انتشار مجله Racial Loyalty (وفاداری نژادی) پرداخت. سازمان در ۱۹۸۸ در سوئد معرفی گشت، و تامی ریدن (Tommy Rydén)، سابقاً گنشگر در چند گروه راست تندرو، در رأس آن قرار گرفت.

شخصیت عمده نازیسم نو آمریکا گری رکس لائوک (Gary Rex Lauck)، آلمانی الاصل، بود. او چند نوبت به دیدار دوستان نازی دانمارکیش به آن کشور رفت. او را می توانستند نوعی نماینده نازیسم تلقی کنند. به قول باب ولفسون (Bob Wolfson)، از یک سازمان ضدفاشیستی آمریکا، لائوک را ممکن بود "پاسخ جنبش نازیستی نو بین المللی به گوبلس" به شمار آورد. لائوک بیش از ۲۰ سال موفق به گنشگری بدون روبه رویی با مزاحمت مقامات گردید. او عضو حزب ناسیونال سوسیالیست کارگر آلمان، که غدغن شد، بود، و خود در ۱۹۷۲ حزب دابلوی. اس. بی. آ. پی - آ. او (WSDAP - AO) را ایجاد

نمود. در ۱۹۷۴ از آلمان غربی (پیشین) به علت شرکت در یک رشته گُنشگری نازیستی غیرقانونی اخراج گردید. سپس در آمریکا تشکیلات جدیدی به منظور سازمان دهی گُنشگری های نو تشکیل داد. او از آن پایگاه با شایستگی زیاد به قرار دادن نشریات در اختیار سازمان های نازی در دنیا یا شرکت در توزیع نشریات آن سازمان ها سرگرم شد.

امروزه نازیسم نو آمریکا به شکل چندین دسته و گروه به موجودیتش ادامه می دهد، بدون آن که برخوردار از مرکز جمعی باشد. وضع گروه های رادیکال راست نیز از همین قرار است، به عنوان نمونه گروهی که نقشه منفجر کردن یک ساختمان دولتی با بمب در آکلاهما را طرح و اجراء کرد، و آن منجر به گُشته شدن ۱۶۰ نفر بی گناه گردید. در جریان تحقیقات پلیس از جمله روشن شد، که اکثر شرکت کنندگان در آن واقعه تروریستی دارای پیشینه عضویت در چند سازمان نازیستی آمریکا بوده اند. شخص اصلی آن عملیات تیموتی مک ویگ (Timothy McVeigh) به حبس ابد محکوم گردید. مأمورین اف.بی.آی ضمن تفتیش منزل او به مقادیری نشریات و نوشتجات نازیستی دست یافتند.

تجدیدنظر طلبی

یک کتاب مشهور درباره انعدام نازیستی یهودیان *خاطرات روزانه آن فرانک* (Anne Frank) (۱۹۴۲) بود.

۴ اوت ۱۹۴۴ افراد پلیس آلمان به خانه ای پنهان در پشت ساختمانی در شهر آمستردام (Amsterdam) در هلند، که در آن دخترک یهودی آن فرانک و خانواده اش از بیم آلمانی های اشغالگر مخفی شده بودند، هجوم بردند، و آن ها را دستگیر ساختند. خانواده فرانک در یک کامیون ارتشی به اردوگاه ترانزیتی وستبورک (Westbork) حمل شدند، تا بعد به اردوگاه کار اجباری مخوف و مرگ آفرین آئوشویتس (Auschwitz) منتقل گردند. اما آن به همراه خواهرش به اردوگاه کار اجباری برگن - بلسن (Bergen - Blesen) ارسال شدند، و در آن جا در مارس ۱۹۴۵ در اثر ابتلاء به تیفوس درگذشتند. تمام اعضای خانواده فرانک به استثناء پدر به اتاق گاز روانه گردانده شدند.

شرح زندگی روزانه خانواده فرانک و اندیشه های دخترک آن به یک کتاب پرفروش تبدیل گردید. ولیکن بعد واقعی بودن خاطرات از سوی نازیست های قدیم و متحدین نوین شان، تجدیدنظر طلبان، مورد منازعه قرار گرفت. آن ها ادعای وجود چند "اشتباه" در کتاب را به پیش کشیدند. منتقدان نیز تأکید کردند، که در چند برگردان و چاپ های گوناگون کتاب بیش از آن که باید دخل و تصرف و تقلب قابل تأیید است. برخلاف اینان، هیچ پژوهشگری دلیلی برای رد کردن واقعی بودن خاطرات نداشته است.

یکی از اولین تجدیدنظرطلبان پول راسینییه (Paul Rassinier) (۶۷-۱۹۰۶) بود، که به " پدر تکذیب هولوکاست (Holocaust) " ملقب شد. جالب این که راسینییه خود در زمان جنگ یکی از زندانیان در یک اردوگاه کار اجباری بوده است! او در ۱۹۴۳ به دست آلمانی ها دستگیر و به اردوگاه کار اجباری بوچنوالد (Buchenwald) ارسال گشته بود. سپس به اردوگاه کوچک تر دورا (Dora) منتقل گردیده بود. او پس از جنگ وارد سیاست شد. دوره ای از طرف سوسیال دموکراسی فرانسه به نمایندگی در " مجمع عمومی " برگزیده شد. او از زمان پیشا جنگ نفرت عمیقی از یهودیان اندوخته بود. وی دادگاه نورنبرگ (Nürnberg) را خالصاً یک نمایش نامید، که به وسیله متفقین پیروز با هدف باوراندن این که آلمانی ها مرتکب یک رشته جنایت، توأماً انعدام انبوه گردیده اند، ترتیب داده شده بوده است. کلیه شهادت ها به نظر او یا جعلی یا غیرمستند بوده اند. در ۱۹۶۱ از راسینییه دو کتاب انتشار یافتند، که هر دو درمورد اطلاعات منتشره درخصوص اردوگاه های کار اجباری به شدت انتقادآمیز بودند. به ادعای کتاب ها رقم ۶ میلیون یهودی نابود شده کاملاً اغراق آمیز، " یک دروغ " به هدف " پیش بردن قدرت شیطانی یهودیان "، و اخبار درباره اتاق های گاز " یک اتهام وحشت ناک و رذیلانه ساخته یک یهود لهستانی " بوده است. کتب راسینییه به شدت تهییج کننده و اغفالگرانه، ترکیبی از نیمه واقعیت ها و تفاسیر احساساتی می باشند. در ۱۹۶۷ آخرین کتاب او انتشار یافت، که در آن ادعا کرده بود، یهودیان خود در بلایای شان مقصر بوده اند. " جامعه یهودیان و یهودیت بین المللی به هیتلر اعلان جنگ کرده بودند، و هیتلر بطور منطقی مجبور از دفاع از خود گردیده بوده است."

کتاب منتشرشده دیگری در ۱۹۶۴ تحت عنوان *Wahrheit für Deutschland* (حقیقت برای آلمان) به یک نوع نوشته مذهبی برای بسیاری نازیست نو آلمانی و سمپات های شان در آلمان تبدیل گردید. کتاب نوشته اودو والندی (Udo Walendy) (۲۰۲۲-۱۹۲۷) بود، که خود را مورخ و " متخصص " در واکاوی نوشته و تصویر قلمداد می نمود. والندی در کتابش در سعی اثبات این بود، که بسیاری از عکس های انعدام یهودیان جعلی بوده اند. و عکس هایی نیز که به طور کامل جعلی نبوده باشند، عکس هایی بوده اند از ثمرات جنایات کمونیست ها تحت جنگ جهانی دوم. به عقیده والندی کلیه عکس های وحشت ناک از اردوگاه های کار اجباری و تلّ اجساد تنها به مقصود " مغزشویی " آلمانی ها و واداشتن آن ها به احساس گناهکاری بوده است. والندی هم چنین یکی از نویسندگان ثابت در *Journal of Historical Review* (مجله تجدیدنظر تاریخی)، سخن گوی رسمی تجدیدنظرطلبان نو، بود.

در آمریکا نویسنده و " مورخ " هاری المر بارنس (Harry Elmer Barnes) (۱۹۶۸-۱۸۸۹) یکی از چهره های اصلی جنبش تجدیدنظرطلبی محسوب می گردید. از او در ۱۹۶۶ کتاب *Revisionism – A Key to Peace* (تجدیدنظرطلبی – یک کلید صلح) انتشار یافت، که در آن به تبرئه نازیست ها از گناه آغاز جنگ جهانی دوم پرداخته بود. به قول او آلمانی ها تحریک به دفاع از خود شده بودند، و اندیشه های شریفانه هیتلر درباره

امپراطوری بزرگ آلمان یک سیاست خارجی بلندپروازانه عادی بوده است. بارنس، که برخلاف سایر تجدیدنظرطلبان مشهور ضمن تکذیب هولوکاست خود از صحت این تکذیب کاملاً مطمئن نبوده، توصیفات از گشتار انبوه به دست آلمانی ها را به شدت اغراق آمیز دانسته بود. کتاب بارنس هنوز به وسیله آمریکایی های دست راستی تندرو مورد مطالعه قرار می گیرد.

در صحنه آمریکا هم چنین نویسندگان و محقق آرتور آر. بوتس (Arthur R. Butz) (و. ۱۹۳۳) مورد توجه بوده است. در ۱۹۶۷ کتاب او با عنوان *The Hoax of the Twentieth Century* (فریب شوخی آمیز سده بیستم) منتشر شد، که در آن با به اصطلاح واکاوی علمی زبانی هولوکاست را تکذیب کرده بود. به تشخیص او کلیه واژه های معطوف به جنایات آلمانی ها مربوط به رویدادهای دیگری هستند. "راه حل نهایی" (Endlösung) فقط بدین معنا بوده است، که یهودیان به سرزمین های دیگر و اردوگاه های دیگر جابه جا شوند. ضمناً بوتس نیز بر این بود، که *خاطرات روزانه آن فرانک* جعلی است، اما بی آن که چون دیگر تجدیدنظرطلبان ادعایش را ثابت کند.

کتاب تجدیدنظرطلبانه دیگری اثر تیس کریستوفرسن (Thies Christophersen) (۱۹۷۰-۱۹۱۸) و تحت عنوان *Die Auschwitz-Lüge* (دروغ آشویتس) (۱۹۷۳) بود، که به یک پرفروش تبدیل گردید. ظاهراً باید نیم میلیون نسخه از آن در دنیا به فروش رسیده باشد. کریستوفرسن در آلمان به جرم "تهمت زدن به دولت در ضدیت با قانون اساسی" و تبلیغات نازیستی محکوم گشت. جنگ تغییری در رویکرد سیاسی و ایدئولوژیک او نداده بود، نه حتی اسناد بسیار از جنایات وحشت ناک جنگی نازیست ها. او در امر تشکیل سازمان نظم نوین اروپا (ان.او.ای) در ۱۹۵۰ شرکت داشت؛ سازمانی که خود را "دایره مطالعات برای دفاع از اشتراک نژاد آریانی" معرفی نمود، و با یک افسر اس.اس پیشین به عنوان رهبر مستقر شد. کریستوفرسن به گنجشگری هایش ادامه داد، و هر از چند گاه به این یا آن گروه نازیستی وابستگی داشت. او به یک چهره اصلی نزد نازیست های نو در اسکاندیناوی و سراسر اروپا تبدیل گشت. او پس از انتشار کتاب فوق الذکرش انبوهی ماده تبلیغاتی نازیستی نشر داد، و از طریق دو نشریه اش، *Kritik* (نقد) و *Die Bauernschaft* (دهقانان) در تلاش متقاعد ساختن خوانندگان در این مورد برآمد، که جنایات دوره هیتلر چیزی جز دروغ های ساخته شده نیست.

در پی کتاب کریستوفرسن، در ۱۹۷۳ از ریچارد ورال (Richard Verall) (و. ۱۹۴۸) کتاب *Did Six Million Really Die?* (واقعاً شش میلیون مُردند؟) منتشر گردید. او نیز در کتابش موضوعات بحث کریستوفرسن را به کار برد. کتاب او نیز دارای تیراژ بزرگی بود، و کسب محبوبیت کرد. کتاب به وسیله تجدیدنظر طلب معروف ارنست زوندل (Ernst Zündel) انتشار یافت. و زوندل به جرم انتشار دادن آن کتاب تکذیب کننده انعدام انبوه یهودیان به دست آلمانی ها به دادگاه کشانده شد. در ضمن زوندل دارای همکاری نزدیکی با روبرت فائوریسون (Robert Faurisson)، پروفیسور ادبیات، بود، که در رابطه با کوشش دوستش زوندل برای پاک سازی آلمان هیتلری از "تهمت ها" گفت: "به

این گونه زوندل رد پای [گالیلئو][Galileo] گالیله (Galilei) [۱۶۴۲-۱۵۶۴] را دنبال کرد.^۱ این پروفیسور و تجدیدنظرطلب ضمناً ادعای ساختگی بودن انعدام شش میلیون یهودی به هدف بخشاً اعمال فشار بر متفقین برای برقراری یک دولت یهودی و بخشاً دریافت غرامات هنگفت جنگ از دولت فدرال آلمان را تکرار کرد.

اما عالم بین تجدیدنظرطلبان نو مورخ دیوید ایروینگ (David Irving) (و. ۱۹۳۸) می-باشد. ایروینگ یک مورخ نسبتاً محبوب با خوانندگان بسیار بوده است. اما این موقعیت او با انتشار کتابی از وی با عنوان *Hitler's War* (جنگ هیتلر) در ۱۹۷۷ تغییر یافته است. وی در کتاب ادعا کرده، که هیتلر اصلاً از موضوع انعدام یهودیان بی خبر بوده است. ایروینگ برای کسی که به تواند فقط یک سند اثبات کننده آگاهی هیتلر از "راه حل نهایی"، بماناد از آگاهی او از انعدام های انبوه ارائه کند، وعده پرداخت ۱۰۰۰ پوند به عنوان پاداش را داده است! ایروینگ ادعا کرده، که انعدام برنامه مندی هرگز در کار نبوده است. او دیرتر به طور کلی واقعیت انعدام یهودیان را تکذیب کرده است. به نوشته او مرگ های زیادی را فقط می توان " معلول امراض واگیردار و کمبود غذایی" دانست، و سبب مشکل غذایی را نیز بمباران مداوم خطوط ذخیره آلمانی ها به وسیله متفقین ذکر کرده است. ایروینگ نیز صحت قضیه شش میلیون یهودی معدوم شده را تکذیب کرده، در یکی از کتبش نوشته است: " کل مُردگان بیش از شمار مُردگان آلمانی در هامبورگ (Hamburg) در جریان یک شب بمباران شهر نیست." ایروینگ به علت این ادعایش به یک قهرمان محبوب نازیست های نو در دنیا تبدیل شده است. او ناطق ماهر و مؤثری است. از او اغلب برای حضور در گرد هم آیی های بسته نازیست ها دعوت به عمل می آید. او در سال ۲۰۰۰ دارای همکاری نزدیکی با گروه های نازیستی بوده. درآمد وی از کتبش قابل توجه بوده است. یکی از آخرین آثار محبوبش بین نازیست های نو شرح حال گوبلس تحت عنوان *Goebbels 1897 – 1933* (گوبلس ۱۹۳۳ – ۱۸۹۷) می باشد.

امروزه اینترنت خود را مؤثرترین ابزار اشاعه نقطه نظرات تجدیدنظرطلبان نشان داده است. " بنیاد اروپایی پژوهش تاریخی" (European Foundation for Free Historical Research) با پایگاه مرکزیش در بلژیک یکی از نقاط گرد هم آیی مرکزی اینترنتی برای تجدیدنظرطلبان نو می باشد.

یادداشت ها

^۱ در اثر این بحران درآمد ملی تا ۱۹۳۲ تقریباً ۴۰٪ کاهش یافته بود. تولید صنعتی در مجموع تقریباً ۴۵٪ تنزل یافته بود. تولید فلزات خالص تقریباً ۷۰٪، فولاد تقریباً ۶۵٪ و تجارت خارجی تقریباً ۶۰٪ و واردات تقریباً ۷۰٪ کاهش یافته بود. بی کاری توده ای در زمستان ۱۹۳۲ ۶ میلیون نفر، یعنی قریب یک سوم کل شاغلین آلمان بود.

^۲ یک نژادپرست بدنام. نماینده مجلس از ۱۹۷۳ تا ۱۹۹۰. سوء استفاده مالیاتی او و رسیدگی قانونی به آن در ۱۹۸۳ منتج به محکومیت وی در دادگاه عالی به سه سال زندان و پرداخت جریمه نقدی به مبلغ ۱ میلیون کرون دانمارک گردید. ضمناً در مجلس از او سلب اعتماد شد. وی در ۱۹۹۱ از حزب خود، ترقی،

اخراج گردید. یک گفته واپس گرایانه مشهور او بود: "مسلمانان در دانمارک باید دستگیر، و در اردوگاه ها گردآوری شوند، و به کسانی که بیش تر به پردازند، فروخته شوند." (Muhamedanere skal indfanges, og samles i lejre og sælges til dem, det vil betale mest.)

^۳ از نظریات کراروپ در بخش اول داستان سیاسی بلند "پیکار" از توفان آراز در تارنمای عصر آنارشیزم، مه ۲۰۲۲ سخن رفته است.

^۴ برای آ.آ.اف می توانید رجوع کنید به بررسی سه بخشی "فراکسیون ارتش سرخ و اختناق آلمان در دهه ۷۰" از توفان آراز در تارنمای مشعل، مارس - آوریل - مه ۲۰۲۱.

^۵ یک پدیده اروپایی ظاهر شده از اواسط دهه ۷۰، نمایشگر یک شکل زندگی تحریک آمیز با ابراز نفرت جوانان از بورژوازی و شکل زندگی منحنطانه آن.

^۶ برای "خودمختاران" می توانید رجوع کنید به بخش سوم "پیکار" در تارنمای عصر آنارشیزم، ژوئیه ۲۰۲۲.

^۷ هیپو (مخفف پلیس گمکی (Hilfspolizei)) به صورت پلیس گمکی آلمانی ها از ۴۵-۱۹۴۴ در دانمارک عمل می نمود. اعضاء این واحد عمدتاً از خدمات اطلاعاتی دسته شالبورگ - ای.تی. (Schalburgkorpsets efterretningstjeneste - ET) گرفته شده بودند.

یک شعبه هیپو "گروه لورنتسن" (Lorenzen - gruppen) با اسم "شعبه ۹" (afdelig 9c) بود. "گروه لورنتسن"، که نامش را از سرکرده اش یورگن لورنتسن (Jørgen Lorenzen) اخذ کرده بود، یک گروه مسلح با وظیفه مبارزه بر ضد جنبش مقاومت دانمارک بود، و از اسلوب های شکنجه و اعدام زندانیان سیاسی استفاده می کرد. دستیار نزدیک لورنتسن همسرش آنا لوند لورنتسن (Anna Lund Lorenzen) بود. "گروه لورنتسن" پس از آزادی دانمارک از اشغال دستگیر و به محاکمه کشیده شد. لورنتسن و همسرش در ۱۹۴۷ به مرگ محکوم شدند. لورنتسن در ۱۹۴۹ اعدام شد. حکم مرگ آنا لوند در ۱۹۴۸ با یک درجه تخفیف به حبس ابد تغییر داده شد، ولی او پس از ۸ سال محکومیت در زندان، در ۱۹۵۶ عفو گردید. وی بلافاصله پس از آزادی راهی آلمان شده، به تابعیت آن دولت درآمد.

اریک هانست (Erik Haaest) (۱۹۳۵-۲۰۱۲) در دو کتاب زیر از خود به تحقیق واحد هیپو و "گروه لورنتسن" پرداخته است:

Hipofolk. Lorenzen-gruppen - Danske terrorister i nazitiden, Danmark, 2007

Anna. Hipochefens enke, Danmark, 2007

^۸ برای بی.زدها می توانید رجوع کنید به بخش سوم "پیکار" در تارنمای عصر آنارشیزم، ژوئیه ۲۰۲۲.

^۹ برای صهیونیسم می توانید رجوع کنید به بررسی "جنبش صهیونیستی و پُرسمان یهود" از توفان آراز در تارنمای شخصی نویسنده.